

دربارهٔ جنگ ایران و عراق

و

**دستاوردهای
جنبش بین‌المللی کمونیستی**

تهاجم امپریالیستها و سر نیزه آنها ، رژیم بعث عراق
انقلاب بهمن ماه ۵۷ و دستاوردهای آن ، استقلال و تمامیت
ارضی میهن ما را ، نشانه گرفته است .

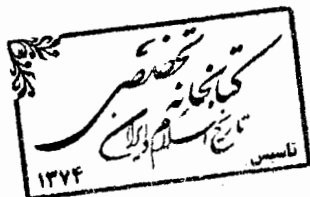
جنگ دفاعی ایران در قبال این تهاجم ، در واقع
ادامه انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷ و
بمنظور حفظ تمامیت ارضی ایران میباشد .

محکوم کردن جنگ دفاعی ایران ، ارتجاعی خواندن آن
و مقابله با آن (مقابله در هر زمینه‌ای ، حتی روانی و
تبلیغاتی) بمعنای مقابله با تداوم انقلاب دموکراتیک و
ضد امپریالیستی بهمن ماه ۵۷ ، هم‌زمانی با امپریالیستها
بویژه امپریالیسم آمریکا و پس‌ماندگان رژیم پهلوی و بمعنای
موافقت با تجزیه ایران و در غلطیدن به اردوگاه
امپریالیسم و ضد انقلاب است .

حزب کار ایران

بها ۸ ریال

شماره ۱۰۵



دربارهٔ جنگ ایران و عراق

و

دستاوردهای جنبش بین‌المللی کمونیستی

کتاب اول

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان)

درباره جنگ ایران و عراق و دستاوردهای جنبش بین‌المللی کمونیستی

جنگ ایران و عراق و اوضاعی که امروزه برای تمامی ملت ایران بوجود آمده، عظیم‌ترین مسئله ای است که یک حزب کمونیست باید بدان بپردازد. اوضاع کنونی بغایت بخرنج و پیچیده است. این پیچیدگی همانطور که لنین می‌آموزد "لا زما انقلاب‌سند و انقلاب پیوسته در طی رشد خویش شرایط فوق‌العاده بخرنجی را پیش می‌آورد" (نقل از حزب کارآلبانی، صفحه ۲۸)

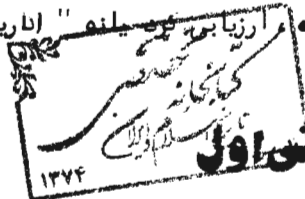
لذا، در چنین شرایطی حزب بایستی با احتیاط و خردمندی و روشن بینی عمیقی عمل نموده و با اتخاذ تاکتیک‌های کاملاً سنجیده، بتواند پیوند خود را با توده‌ها نزدیک گرداند و بدین طریق نقش انقلابی خویش را در بسیج و سازماندهی آن‌ها ایفا نماید. بخرنجی مسئله کنونی در این است که بایستی خصلت جنگ کنونی، وظیفه حزب و شکل حرکت آن را بررسی کرد، تا بتوان با استفاده از مشعل پر فروغ مارکسیسم - لنینیسم از قلب تیرگی (یا به عبارت دیگر از قلب آلودگی‌هایی که توسط روشنفکران "چپ" ایجاد شد) گذر نمود.

خصلت جنگ

چه جنگ‌هایی عادلانه و چه جنگ‌هایی ناعادلانه است؟

خصلت یک جنگ را همانطور که لنین آموخت "بستگی به این ندارد که چه کسی حمله را شروع کرده و دشمن در سمت کیست، بلکه به این بستگی دارد که چه طبقه ای جنگ را برمی‌انگیزد، چه سیاستی بوسیله جنگ مزبور دنبال می‌شود."

از این نظر معلوم می‌گردد که کمونیستها همواره مخالف جنگ نبوده بلکه با بسیاری از جنگها که به منظور برکندن ریشهٔ ظلم و استعمار و یا جنگهایی که برای محو فئودالیسم، در جهت تخریب روابط ما قبل سرمایه داری و نیز برای حق تعیین سرنوشت و رهایی از قید امپریالیسم می‌باشد، موافق بوده و خود فعالانه و به منظور هر چه شعله ورتر کردن جنگ در آن شرکت می‌جویند. کمونیستها، همچنین با جنگ‌های بین‌الملل مخالف بوده و آن را بعنوان یک "عمل وحشیانه و سبانه محکوم کرده اند" (لنین). پس هر جنگی مورد پشتیبانی و یا مخالفت کمونیست‌ها قرار نمی‌گیرد بلکه بر حسب جنگ‌های مختلف و بسته به اوضاع و شرایط و اهداف هر جنگ، واکنش‌های مختلفی ابراز می‌گردد. "اختلاف ما مارکسیست‌ها با صلح طلب‌ها و آنارشیست‌ها در این است که ما به لزوم مطالعهٔ هر جنگ از نظر تاریخی (از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس) و بطور جداگانه، **احقاد داریم**" (لنین - سوسیالیسم و جنگ) زیرا نه تنها از این طریق است که میتوان تعیین نمود "که آیا میتوان این جنگ را بعنوان جنگی مترقی، در خدمت منافع دموکراسی پرولتاریا و به همین مضمون **به مثابه جنگی عادلانه و مشروع و غیره**، ارزیابی کرد" (اناریکا توری - از مارکسیسم - لنین).



نمونه جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول یک جنگ امپریالیستی بود که بورژوازی کشورهای امپریالیستی به نیت تجدید تقسیم جهان، آن را برافروخته بودند. این جنگ میان حکومت‌های امپریالیستی و به منظور استثمار سایر ملل بوده است که بورژوازی کشورهای برگزارکنندهٔ جنگ با الفاف جنگ "ملی" و "دفاع از میهن" توسط احزاب سوسیالیست و سوسیالیست‌ها در میان نوده‌ها تبلیغ نمودند. همان احزابی که در کنفرانس بال به قطعنامه‌ای رای داده بودند که در آن آمده بود: "پرولترها آتش‌کشودن

بسوی یکدیگر را بخاطر منافع سرمایه داران ، جاه طلبی سلاطین یا بخاطر افتخار بیشتر معاهدات مخفی ، جنایت می دانند" این قطعنامه از سراسر کارگران جهان خواست با تمام قدرت از این جنگ نا عادلانه جلوگیری نمایند . زیرا این جنگ انفجار تضادهای حاد امپریالیستی بود .

آلمان با نقشه ^۶ ربودن مستعمرات بریتانیای کبیر و فرانسه و اوکراین ، لهستان و ایالات بالتیک از روسیه برای جنگ تدارک می دید . روسیه ^۷ تزاری در صد تقسیم ترکیه بود و رویای تقسیم قسطنطنیه و بغازها که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل می کند (داردانل) را در سر می پروراند . روسیه همچنین قصد داشت گالیسی ، بخشی از اطیش ، مجارستان را اشغال کند . بریتانیای کبیر کوشش میکرد از طریق جنگ رقیب خطرناک خود ، آلمان را که اجناس آن قبل از جنگ بی انقطاع داشتند اجناس بریتانیایی را از بازارهای جهانی بیرون میراندند ، خرد کند . این کشور همچنین میخواست بین النحرین ، فلسطین را از ترکیه گرفته تا پایگاه محکمی در مصر بدست آورد . سرمایه داران فرانسوی کوشش داشتند از آلمان ناحیه سار ، الزاس و لورین ، دو منطقه دارای معادن غنی ذغال سنگ و آهن را که در جنگ ۷۱ - ۱۸۷۰ به تصرف آلمان در آمده بود از این کشور پس بگیرند و بزرگ ترین قدرت امپریالیستی جهان یعنی ایالات متحده در حاشیه ایستاده بود و از جنگ برای پیشروی به سوی اهداف امپریالیستی خود که **سپادت** بر جهان بود بهره برداری می نمود " . (تاریخ سه انترناسیونال - صفحه ۱۶۵)

ایا برای چنین جنگی پرولتاریا میبایست به صورت گوشت دم توپ برای بورژوازی در آید یا اینکه میبایست حزب کمونیست پرولتاریا و همه طبقات زحمتکش را بر علیه جنگ امپریالیستی سازمان دهد ؟ زیرا پرولتاریا و زحمتکشان در این جنگ هیچ چیزند **اشند** که از آن دفاع کنند . برای طبقه کارگر تنها یک راه وجود داشت و آنهم

موضع فعال‌واشتی نا پذیر و دلیرانه بر علیه جنگ امپریالیستی، مبارزه علیه نارتگری و حرص و ولج بی پایان امپریالیستها •

زیرا دفاع از این جنگ، دفاع از امپریالیستها، دفاع از غارت ملل و به بردگی کشیدن میانیونها توده استثمار شونده^۶ مستعمرات بود •

این سیاستی بود که بلشویکها بد رستی آنرا تعقیب کرد • و توانستند "از بحران سیاسی و اقتصادی منتج از آن بهره‌برداری کرد • تا امر سقوط سرمایه داری را تسریع کنند، یعنی با استفاده از مشکلات زمان جنگ حکومتها و خشم توده‌ها، انقلاب سوسیالیستی را آغاز نمایند" (لنین) اما احزاب بین الملل دوم که رویزیونیسم آن‌ها را به انحطاط کشانده بود، بر خوردی اپورتونیستی به جنگ نمودند، آن‌ها که قبل از شروع جنگ شعار ضد جنگ "کنگره بال را تبلیغ می نمودند، به محض شروع جنگ در کنار بورژوازی کشورهای خود، قرار گرفته و به اصول انترناسیونالیسم خیانت ورزیدند و تا حد سوسیال شوونیستیها سقوط نمودند • آن‌ها با تکیه بر احساسات ملی و میهنی توده‌ها و با شعار دفاع از میهن" و یا جنگ "تدافعی" خلق‌ها را در جنگی که به منظور غارت ملل در گرفته بود، تشویق نمودند و بصورت بهترین خدمتگزاران امپریالیسم درآمدند •

نتیجه

هرگاه جوهر حقیقی جنگ تقسیم مجدد مستعمرات، تقسیم غنایم، غارت سرزمین‌های بیگانه باشد (نه جنگ ۱۹۱۷-۱۹۱۸ از این نوع بود) انگاه عمارت پردازی دفاع از میهن صرفاً فریب خلق می‌باشد • حال چگونه می‌توان به "ماهیت حقیقی" یک جنگ بی‌بردوان را تعیین نمود؟ جنگ ادامه سیاست است. بایستی سیاست قبل از جنگ را با سیاستی که جنگ از آن ناشی گشته و می‌گردد مطالعه نمود • اگر چنانچه سیاست امپریالیستی بوده • یعنی از منافع سرمایه مالی دفاع کرده، و به غارت و استثمار مستعمرات و کشورهای خارجی می‌پرداخته است، در این صورت جنگی هم‌که

از این سیاست ناشی می‌شود، جنگی است امپریالیستی " (لنین - کاریکاتورهای مارکسیسم) لذا آن جنگی نا عادلانه است که سیاستی نا عادلانه را تحقیر می‌کند زیرا همانند لور که اشاره رفت، جنگ خود ادامه سیاست بوده که به طریق دیگری یعنی قهر، انجام می‌یابد. حال هر جنگی که در ادامه سیاست نا عادلانه بزافروخته گردد، جنگی نا عادلانه خواهد بود، بدین لحاظ جنگ‌های امپریالیستی که در جهت سیاست غارت و چپاول ملل در می‌گیرد، نا عادلانه است.

نمونه جنگ عادلانه جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم که محصول بحران‌ها و تضادهای حاد نظام سرمایه داری جهانی بود، به منظور تقسیم مجدد جهان توسط امپریالیسم آلمان و ژاپن و ایتالیا برافروخته گشت.

دوران ما قبل جنگ و مرحله
شکل‌گیری و بقدرت رسیدن
فاشیسم

بحران اقتصادی سال‌های ۲۳-۱۹۲۹، دوران مبارزه طبقاتی حاد، رشد فاشیسم و خدنگ تدارکات جنگی بود. کمیت‌ترین در سپتامبر ۱۹۳۲ اعلام نمود که: " به علت نیروی افزایش یافته اتحاد شوروی، تشدید بحران اقتصادی، برآمدن به اعتدالی انقلابی و عمیق تر شدن باز هم بیشتر تضادها از حاد بین امپریالیست‌ها و تشدید تدارکات برای جنگ ضد انقلابی علیه اتحاد شوروی، ثبات سرمایه داری به پایان - رسیده است "

این پیش‌بینی کمیت‌ترین در سال ۱۹۳۳ با پیروزی فاشیسم هیتلری، به حقیقت پیوست. بورژوازی، اینبار در آلمان، برای مقابله با بحران اقتصادی عمیقی که دامن‌گیرش شده بود، شیوه حکومتی فاشیسم، که شیوه تروریسم حکومتی است

را برگزید، همان شیوه ای که بقول لنین شکل دیگر حکومت بورژوازی است — ت • سرمایه داران نازی برای صدور سرمایه به بازارهای جدید به منظور تحصیل سود بیشتر و کسب امتیازات جدید، با عوام فریبی خاصی، بطور سیستماتیک تمامی عناصر سرمایه داری کوچک تر را از بین بردند، به تمامی سازمانهای دموکراتیک در — راس آنها به سازمانهای سیاسی طبقه کارگر یورش آوردند و تودها را خلع سلاح — نمودند • همگی این جریانات باعث شد که در سال ۱۹۳۵ هفتمین کنگره انتر-ناسیونالیستی کمونیستی تصمیم گرفت که هدف بلاواسطه احزاب کمونیستی و طبقه کارگر، مبارزه به خاطر سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم بوده بلکه مبارزه علیه فاشیسم، به خاطر دموکراسی و صلح می باشد •

احزاب کمونیست می بایستی نیروهای طبقه کارگر را متحد نموده و در هر کشوری، جبهه وسیعی را از خلق تشکیل داده که احزاب و گروههای میهن پرست و دموکرات و اقشار مختلف مردم را به دور خود گرد آورده تا بدین وسیله در مقابل فاشیسم این نزدیکترین و عمده ترین دشمن، وحدت عملی بوجود آورند " (تاریخ مختصر حزب زحمتگشان ویتنام — صفحه ۱۸).

همچنین این کنگره برای کشورهای مستعمره نیز رهنمود ارزنده زیر را به تصویب رساند که: " در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، مهمترین وظیفه ای که کمونیستها با آن روبرو هستند، کار برای ایجاد جبهه^۶ ضد امپریالیستی خلق می باشد به این منظور لازم است، وسیعترین توده ها را علیه استثمار روزافزون، علیه انقیاد ستمگرانه، به خاطر بیرون راندن امپریالیستها، به خاطر استقلال کشور به جنبش آزادیبخش ملی جلب کنند در جنبش های توده ای، ضد امپریالیستی که رهبری آن را

رفرمیست های * ملی دارند فعلا نه شرکت نمود و تلاش کنند با سازمانهای ملی انقلابی وطن و رفرمیستی بر اساس پلاتفرم مشخص ضد امپریالیستی به وحدت عمل برسند " .
(قطعنامه کنکره هفتم ص ۳۹)

در حقیقت کنکره هفتم کمینترین از تعامی انقلابیون خواست که برطیه فاشیسم این "دیکتاتوری ملی تروریستی مرتجعترین شوونیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی" (گئورگید میتریف) با عناصر مرتجع شوونیست و امپریالیست سرمایه مالی متحد شده و برطیه ترین ها (مرتجعترین شوونیستی ترین و امپریالیستی ترین) بخش سرمایه مالی جبهه متحد ضد فاشیسم را به وجود آورند .

این رهنمود ارزنده در بسیاری از کشورهای ناتویج ارزنده ای به دست داد . حزب - کمونیست چین که درگیر جنگی بزرگ با چیانگ کایچک بود پیشنهاد تشکیل یک جبهه وسیع ملی برای مقاومت در مقابل تجاوزگران ژاپنی را می نماید . اما چیانگ کایچک نمایند و دیکتا - تورهای نظامی با نیکد اران بزرگ و بورژوازی وابسته به امپریالیسم متکبرانه این پیشنهاد را نپذیرفت و ترجیح داد به علیه ژاپنی ها بلکه علیه کمونیستها بجنگد " (تاریخ سه انتز - ناسیونال ص ۵۲۰)

اما در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۶ چیانگ کایچک توسط افسران و فرماندهان خود به علت این امتناع سنگرمی گرد که با وساطت کمونیستها (توسط چوته فرمانده ارتش سرخ آزاد -

* رفرمیست های ملی قسمتی از بورژوازی ملی است " که از جنبش ملی پشتیبانی می نماید و معرف یک تمایل سازشکارانه و نوسان کنند . مخصوصا است که میتوان آن را تحت عنوان ناسیونال رفرمیسم مشخص نمود - که در اصطلاح تزهایی کنکره دوم کمینترین به عنوان تمایل "بورژواد موکراتیک" ذکر گردیده است " - (کمونیستها و جنبش رهایی بخش ملی کمینترین ص ۳۷)

می‌کرد. کمینترن این اقدام کمونیست‌ها را بسیار طالی توصیف نمود و معتقد بود که اگر کمونیست‌ها غیر از این حرکتی انجام ندهند به برقراری جبهه متحد ملی صد مات جدی به وارد می‌گردید. استاف یو در این باره چنین می‌نویسد: "در آنجا ویرال چنران سهو — لیان، چیانگ‌کای چگراکه کوشش می‌کرد ارتش چنران سولیان را واداره جنگ با ارتش سرخ چین و ناحیه مرزی بنماید زندانی کرده این حادثه ممکن بود به ایجاد جنگ داخلی وسیع ترجمید می‌منجر شود که فقط به نفع این بود، و ایجاد جبهه واحد ملی را به مخاطره می‌انداخت. نمایندگان حزب کمونیست با توجه به این امر در این منازعه مداخله کردند و موفق به حل مسأله امتحان شد. حزب کمونیست چین به دین ترتیب بار دیگر کوشش جدی خود را — برای ایجاد جبهه واقعی واحد ملی با وجود روش خصمانه کومین‌تانگ ثابت کرد." (از نیمه مستعمره تا دموکراسی توده‌ای) • حزب کمونیست چین طی رهنمود سنگیر شدن چیانگ‌کای — چگبرای رسیدن به توافق با او "مجبور به گذشت‌های صده‌ای شد. حزب شوراهارا در مناطق وسیع تحت‌کنترل خود منحل نمود، اسم ارتش سرخ را عوض کرده و آن را تابع شورای نظامی دولت کومین‌تانگ نمود، موقتاً مصادره املاک بزرگ را متوقف کرد " (تاریخ سه‌انترناسیو — نال ص ۵۲۰) بدون شک استفاده از چنین متحدی برای خلق چین حائز اهمیت بسیار بود. زیرا حزب توانست با استفاده از جبهه واحد ملی وزن خویش را در میان توده‌ها بالا ببرد و اعتبار و نفوذ فراوانی کسب نماید.

این تغییر تاکتیک کمونیست‌ها از آنجا ناشی شد که تجاوزا امپریالیست‌های ژاپن باعث تغییر تناسب نیروهای داخل چین گردید و اتحاد قاطبه ملت چین را برای مبارزه با امپریالیست‌های ژاپنی ممکن و ضروری گردانید. لذا کمونیست‌ها با امتناع از اصلی‌ترین شعار انقلاب بورژوا — دموکراتیک و عقب‌نشینی موقتی از مواضع قبلی خود توانستند تمامی ملت را بر علیه ژاپن بسیج نمایند و حتی توانستند چیانگ‌کایچک‌مزد و رونیروهای تحت رهبری او را وادار

جنگ برطیه ژاپن اشغالگر نماید. استافینویرنامه حزب راداران دوره چنین توضیح می دهد :

" برنامه کنکرت که برای دوره جنگ تنظیم شده بود گذشت های معینی را حتی برای نیروهای فتودال و امپریالیستی ، در شکل امتناع از شعار صادره زمین و محدود کردن فعالیت سرمایه خارجی در دوره جنگ و در یک دوره بعد از جنگ، در نظر داشت، و شرایط جنگ این برنامه کاملا صحیح و درست بود . این برنامه، نه فقط از لزوم حفظ جبهه واحد در داخل کشور ناشی می شد بلکه مؤید این واقعیت بود که امریکا و انگلیس در جنگ بر ضد ژاپن شرکت جسته بودند . اما برای بلوک مالکین بورژوازی حتی این برنامه نیز قابل قبول نبود . این بلوک برای حفظ حاکمیت سیاسی و انحصار تمام شئون اقتصادی کشور بمنظور استثمار بلا مانع زحمتکشانش کوشش داشت بلوک ارتجاعی مالکین - بورژوازی به کمک ترور و جنگ علیه نواحی آزاد شده ، و ارتش آزاد پهبخش توده ای در زمان جنگ ضد ژاپنی سعی داشت دیکتاتوری خود را تثبیت کند و نیروهای دمکراتیک کشور را درهم شکند .

این عقب نشینی کمونیست ها در مقابل بورژوازی حاکم ، در تمامی جهان ، در شرایط آبروزی به کار بسته شد ، و حتی کمینترن نیز برای ایجاد و حفظ جبهه ضد فاشیست به انحلال خود مبادرت می کند . استالین در جواب خبرنگاری که علت انحلال کمینترن را جویا شده بود ، چنین پاسخ می دهد :

" انحلال کمونیست بین الملل درست است زیرا : الف - دروغ هیئت رییستها را که "مسکو" ظاهرا " قصد دارد ، در حیات ملل دیرد خالت کرده و آنها را "بلشویزه" نماید افشاء می کند . اکنون به این دروغ خاتمه داده شده است .

ب - افتراء دشمنان کمونیسم در داخل جنبش کارگری را که می گویند احزاب کمونیست کشورهای مختلف ظاهرا نه تنها برای منافع خلق خود ، بلکه به فرمان صادره از خارج عمل می کنند ، افشاء می نماید . به این افتراء نیز خاتمه داده می شود .

ج — کار میهن پرستان کشورهای دوستدار آزادی را برای متحد ساختن نیروهای مترقی کشورشان ، صرف نظر از حزب یا اعتقاد مذهبی ، در یک اردوی واحد آزاد — بیخشم ملی ، برای گسترش مبارزه علیه فاشیسم تسهیل می نماید .

د — کار میهن پرستان تمام کشورها را برای متحد ساختن تمام خلق های دوستدار آزادی ، در یک اردوی واحد بین المللی به خاطر مبارزه علیه خطر سیادت جهانی هیتلریسم تسهیل می نماید ، و به این ترتیب راه را برای تشکیل اتی رفاقت ملل بر — اساس برابری آنها هموار می سازد " (تاریخ سه انترناسیونال ، ص ۱۵۲)

ویتنام

ویتنام نیز که در آن تاریخ مستعمره امپریالیسم فرانسه بود ، از طرف امپریالیست — های ژاپن به اشغال نظامی تهدید می گردید . با به وجود آمدن چین — خطری ، وظیفه حزب کمونیست ویتنام نیز می بایست تغییر یابد و تاکتیکی متناسب با شرایط اوضاع نوینی که پیش آمده بود ، اتخاذ گردد ؛ و این تاکتیک چیزی جز ایجاد " جبهه میهنی " نبود . لذا حزب کمونیست ویتنام برای جلب تمامی عناصری که حاضر بودند بر علیه فاشیسم و جنگ تجاوزکارانه فاشیسم مبارزه نمایند ، اقدام به تاسیس " جبهه میهنی " می نماید و حتی از اصلی ترین شعار استراتژیکی جنبش خود که " مرگ بر امپریالیسم فرانسه " و " ضبط مزارع برنج و املاک بزرگ جهت تقسیم بین دهقانان " بود ، صرف نظر می نماید تا بتواند " قشرهای گوناگون مردم ، طبقه های اجتماعی و ناسیونالیست های هندوچین را متحد کرده و لبه تیز انقلاب را بر ضد امپریالیسم فاشیستی برگرداند " (اس سال مبارزه حزب ، نقل از کمینترن و جنبش انقلابی در ویتنام ، ص ۳۰)

تغییر تاکتیک نیز از این واقعیت ناشی می شد که حتی در میان بورژوازی —

کشورهای امپریالیستی تا چه رسد به بورژوازی کشورهای توسعه نیافته‌ی شبیه وینتام آنروزی) و فتودال‌های محلی نیز کسانی یافت می‌شوند که خواستار تغییرات دموکراتیک بوده و با فاشیسم و اشغال نظامی کشورشان مخالفاند (در این مورد می‌توان به نمونه کشور خودتان نیز اشاره کرد که در روز جند جهانی اول چگونه خوانین جنوب با هجوم امپریالیسم انگلیس به مقابله پرداخته و حماسه‌ها آفریدند) در این خصوص در تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام می‌خوانیم:

" همه اقشار مردم، حتی بورژوازی ملی و شخصیت‌های دموکرات فرانسه تحت تاثیر تکان‌های بحران اقتصادی و فشارهای سیاسی اعمال شده توسط امپریالیست‌های فرانسه، خواستار تغییرات دموکراتیک بودند، با حرکت از این اوضاع و با تکیه بر مصوبات هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در تابستان ۱۹۱۶ هدف انقراض هندوچین را در این مرحله تعیین نمود. انقلاب می‌بایست در صف جبهه جهانی مبارزه به خاطر دموکراسی و صلح قرار گرفته، تا به این وسیله علیه فاشیسم و جنگ تجاوزکارانه فاشیستی مبارزه نماید. حزب تصمیم گرفت موقتا "از شعار فرنگ بر امپریالیسم فرانسه" و "ضبط مزارع برنج و املاک بزرگ جهت تقسیم بین دهقانان" چشم‌پوشی نموده و جبهه ضد امپریالیستی خلق در هندوچین را تشکیل داد."

هشی‌مین که در آن زمان در چین می‌زیست، با توجه به قحطنامه‌های کنگره هفتم کمینترن، اصل جبهه ضد امپریالیستی را در شرایط خاص هندوچین به صورت زیر بیان می‌دارد:

" در حال حاضر حزب (یعنی حزب کمونیست هندوچین) نباید مطالبات طبقاتی بسیار عالی به پیش‌کشده (استقلال، مجلس نمایندگان و غیره) انجام چنین کاری افتادن در دام فاشیست‌های ژاپنی است. حزب باید حقوق دموکراتیک، آزادی

اجتماعات، ازادی مطبوعات و بیان، غوغای عمومی زندانیان را مطالبه نماید، و برای قانونی شدن حزب دست به مبارزه بزند. حزب باید برای رسیدن به این هدفها یک جبهه وسیع دموکراتیک ملی سازمان دهد، این جبهه باید نه فقط از ویتنامی ها بلکه همچنین از عناصر پیشرو فرانسوی، نه فقط از قشرهای مختلف زحمتکشانشان، بلکه همچنین از بورژوازی ملی تشکیل شود" (کمینترن و ۰۰۰ ص ۲۷)

اما این تاکتیک های نرمش حزب که گذشت های معینی را برای امپریالیسم فرانسه و فئودالهای ویتنام در نظر گرفت، متزلزلات و آشفتگی هایی در پاره ای از افراد حزبی که در پی از متحدین متزلزل و موقتی "نداشتند به وجود آورد"، پس از جلسه عمومی ژوئیه ۱۹۳۶ در کمیته مرکزی حزب متزلزل عود کرد. بعضی کمونیست ها که قادر نبودند نیاز به اتخاذ برداشت تازه ای را نسبت به متحدان بالقوه در کنند به موضع های چپ روانه لغزیدند. بعضی دیگر که به غلط رد موقتی شعار مبارزه با امپریالیسم فرانسه و مصادره املاک مزرعی را تفسیر می کردند، آنها با رد هدف اصلی ازادی از یوغ امپریالیسم و قلع و قمع آثار فئودالیسم یکی می شمردند."

(کمینترن و ۰۰۰)

جنگ در اروپا شروع شد و در آسیا امپریالیسم ژاپن هند و چین را تهدید میکرد. جلسه عمومی کمیته مرکزی که در نوامبر ۱۹۳۶ منعقد شد "ضمن ارزیابی وضعیت که با ظهور جنگ جهانی دوم بوجود آمده بود، تاکید کرد نه در حال حاضر خاطر ملی **بسیز** جدی است. با در نظر گرفتن اینکه از بین بردن ستم امپریالیستی و فئودالی وظایف اصلی انقلاب بورژوا - دموکراتیک ویتنام است، گفته شد که حزب باید از دیدگاه مبارزه با فاشیسم به همه هدف های این انقلاب نگاه کند، از دیدگاه جنبش آزادیبخش ملی که منافع ملی را برتر از منافع دیگر تلقی میکند، همه مسائل انقلاب حتی مساله زمین، باید با توجه به این

هدف حل شود.

به همین جهت انقلاب بورژوا - دموکراتیک ضمن دفاع از جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی هند و چین فقط زمینهای مالکانی را مصادره کرد که به منافع ملی خیانتمند نمودند " (کمینترن و ۰۰۰۰)

اما با پیشرفت جنگ در اروپا و اشغال فرانسه توسط نازیها (ژوئن ۱۹۴۰) و - تسلیم حکومت فرانسه و ایجاد دولت "ویشی پاتن" که به همکاری آلمان درآمد - بود فرانسه توانست حکومت استعماری خود را در هند و چین از تعرض ژاپنی ها مصون

دارد.

این شرایط جدید، مستلزم تاکتیک و سیاستی جدید نیز بود، و حزب زحمتکشان در پلونم هفتم خویش (اکتبر ۱۹۴۰) این موضع را روشن نمود که " هدف جبهه - متحد ملی ضد امپریالیستی باید به مبارزه با استثمارگران ژاپنی و فرانسوی - (همانجا) تغییر یابد این جلسه کرارا " نیاز به پس گرفتن موقتی شعار تقسیم - زمینهای کشاورزی را میان دهقانان که در جلسه عمومی قبل به پیرکشیده شده بود تأیید کرد " (همانجا) .

حزب توانست در بهار ۱۹۴۱ سازمان مخفی ای به نام "لجات میهن" ایجاد نماید و با این اقدام "امکان جمع آوری نیروهایی را که بطیه امپریالیستها و دست نشاندهان مبارزه میکردند و همچنین جلب عناصر مترقی از طبقه زمینداران و توسعه جبهه متحد ملی " را فراهم نماید، زیرا حزب معتقد بود که :

"اگر ما در این لحظات موفق نشویم ، مساله آزادی ملی را حل نماییم استقلال و آزادی برای تمام ملت برقرار نماییم آنگاه نه تنها دولت و ملت همچنان در بردگی باقی خواهد ماند، بلکه دیگر حتی صحبتی هم از تحقق منافع طبقاتی و گرومی نمیتواند در میان باشد " .

به اینسان مشاهده میشود که حزب کمونیست ویتنام در پروسه ای که شعاع استقلال کشور را پس گرفته بود، دوباره در اثر همکاری فرانسه با آلمان مسالسه استقلال را در دستور کار خود قرار میدهد.

* آلبانی

قبل از جنگ جهانی در آلبانی رژیم سلطنتی "زوغو" که از سرکوبی حکومت "قان نولی" بر سر کار آمده بود (۱۹۲۴) حکم میراند، و تحت نفوذ امپریالیسم ایتالیا قرارداد داشت. این رژیم همانند رژیم رضا خان قلد را ابتدا با شعار جمهوری وارد میدان گردید، ولی پس از مدت کوتاهی **چهره مزدور خود را** آشکار کرد، و اعلان سلطنت نمود. با روی کار آمدن فاشیسم در ایتالیا منافع رژیم زوغو نیز با فاشیسم گره خورد و بر قرار داد های غارتگرانه آلبانی افزوده گشت. حزب کار آلبانی در این مورد مینویسد:

" فشار ایتالیایی فاشیست بر آلبانی و منقاد شدن زوغو به عقد قرارداد های ایتالیایی و آلبانی، مورخه مارس ۱۹۲۶ منجر شد که کام بزرگی در راه تبعیت باز هم بیشتر آلبانی از ایتالیای فاشیست برداشته شود. در چنین شرایطی به موازات مبارزه با استثمار سرمایه داری رژیم زوغو مبارزه با اسارتگران فاشیست پیوسته اهمیت بیشتری میافست. بورژوازی آلبانی به رژیم زوغو سخت وابسته بود و با وجود تضاد های اقتصادی که بین او و سرمایه انحصاری ایتالیایی وجود داشت نمی توانست مبارزه در راه حفظ آزادی و استقلال کشور را رهبری کند. حتی آن نیروهای دموکراتیک بورژوازی که پس از شکست قیام فیر به ادامه مبارزه با رژیم زوغو تبعیت از ایتالیا دست زدند در اثر ناپایداری و فقدان سازمان قادر به رهبری جنبش ضد زوغو و ضد فاشیست نبودند." (حزب کار آلبانی)

اما علی رغم چنین حکومتی هنگام اشغال آلبانی توسط ایتالیایی ها، کمونیست ها فعالانه در مبارزه بر علیه فاشیست های ایتالیایی شرکت داشتند.

" کمونیستهای آلبانی اگرچه اندک بودند نظماهرات نیرومند ضد فاشیستی سراسر کشور را سازمان دادند. رتیرانا وسایر شهرها به ابتکار کمونیستها و ناسیونالیست های میهن پرست مراکز نامنویسی داوطلبان برای نبرد با تجاوز فاشیسم به وجود آمد کمونیست های زندانی و یا تبعیدی از دولت خواستند که به خطوط مقدم جبهه بر ضد تجاوز فرستاده شوند • ولی زوغو و دارودسته اشربه خرابکاری در سازماندهی مقاومت توده ای پرداختند • خلق آلبانی که یک تنه برای دفاع از آزادی و استقلال خویش پاخاسته بود، بدون اساحه ماند؛ از طبقات فرمانروا از دولت و از پادشاه خیانت دید، هیچ پشتیبانی و هیچ کمکی از خارج به او نرسیده بود. در چنین لحظاتی که برای سرنوشت میهن قطعی بود، گروه های کمونیست متفرق از یکدیگر در مبارزه با یکدیگر نتوانستند رهبری واحدی برای بسیج خلق بمنظور عملیات مسلح بر ضد تجاوزکاران به وجود آورند • " (حزب کار آلبانی او زوغو نیز — " هرگز در صدد نبود که مقاومت بر ضد تجاوز ایتالیا را سازمان دهد، تا چه رسد به اینکه با کمونیستها همکاری کند. او تا آخرین لحظه امید داشت که با دادن امتیازات جدید به فاشیستهای ایتالیا با آنها بر سر حفظ تخت سلطنت خویش کنار بیاید و در عین حال به تعقیب وحشیانه کمونیست ها پرداخت • " (حزب کار) ۷ آوریل ۱۹۳۹ سپاهیان فاشیست ایتالیا آلبانی را اشغال نمودند و زوغو بسا دارودسته کشور خویش را ترک گفت • کمونیست های آلبانی همان طور که در بالا اشاره شد، حتی در دوران حکومت زوغو در صدد مقابله با هجوم فاشیسم پر آمدند، و با اشغال فاشیسم بیز دست از این مبارزه میهن پرستانه خویش برنداشتند • آنها توانستند با شرکت در مبارزه میهنی اعتماد خلق را بدست آورده و تبلیغات دشمن را درباره خطر کمونیسم افشا نمایند • " دیگر کمونیستها در آلبانی در نظر بخش شرافتمند خلق ما در نظر دهقانان در نظر مالک متوسط، در نظر روشنفکر،

لولو نیست. کمونیست‌ها انطورکه فاشیسمی خواهند انان را نشان دهد "بی‌وطن
نیستند" (حزب کار ص ۲۱)

و "زری ای پوپولیت" (صدای مردم) ارگان حزب کمونیست آلبانی که نخستین شماره
ان در ۲۵ اوت ۱۹۴۲ انتشار یافت مبلغ مشی ضد فاشیستی برای نهل به رهایی
ملی گردید. این روزنامه در همان اولین شماره خویش هدف خود را چنین -
تعیین کرد:

"گرد آوردن قاطبه خلق آلبانی به دور این ارگان، جمع کردن کلیه افراد
شرافتمند و ضد فاشیستی که در کشور یافت میشوند، بدون توجه به اختلا
فات مذهبی گروهی و جریانهای سیاسی ... به خاطر آلبانی مستقل، آزاد و
دموکراتیک" (حزب ر ص ۲۶)

کارگران و دهقانان که بار سنگین رقیب فاشیسم را به دوش داشتند، اصلی
ترین نیرویی بودند که میتوانستند هدف استراتژیک حزب را به مرحله اجرا
در آورند. اما حزب کار آلبانی این را از خاطر دور نداشت که "سایر قشرهای
اجتماعی میهن پرست نیز آرزومند نهل به استقلال ملی "انداز اینجهت، در قطع
نامه کنفرانس گروههای کمونیست آلبانیایی می آید:

"با کلیه ناسیونالیست‌هایی که واقعاً خواستار آلبانی آزادند با کلیه آلبانی -
های شرافتمندیکه می خواهند با فاشیسم پیکار کنند، متحد شویم."
این روش صحیح حزب کار آلبانی در برخورد با ناسیونالیستهای میهن پرست باعث
گردید تا توده های بیشتری به مبارزه با فاشیسم برانگیخته گردند. حزب کار
آلبانی در این مورد مینویسد:

"همکاری با ناسیونالیست‌های صدیق باعث می‌شود که بتوان توده‌های تحت نفوذ آنها را به مبارزه کشاید. کمیته مرکزی و کمیته‌های منطقهای حزب کار یکی از مهمترین کارها بود و اقتضا داشت که توجه خاص بدان مبذول شود." (حزب کار ص ۲۳)

این روش حزب کار درست مطابق رهنمود کنگره ششم کمینترن بود که میگفت: "بدون رها ساختن توده‌های زحمتکش از نفوذ بورژوازی و ناسیونال فرم — یستها، هدف استراتژیکی اساسی نهضت کمونیستی در انقلاب بورژوا دموکراتیک، یعنی همزونی (نقش رهبری) پرولتاریا را نمیتوان تأمین نمود. بدون همزونی پرولتاریا که یک قسمت عضوی آن نقش رهبری کننده حزب می‌باشد نمیتوان انقلاب بورژوا دموکراتیک را به انتها رسانید چه رسد به انقلاب سوسیالیستی." (کمونیست‌ها و جنبش‌های بخش ملی، ص ۴۰)

این تاکتیک حزب کار باعث گردید تا حزب کار از روش سکتاریستی اجتناب کرده و از منفرد شدن توده‌ها مصون بماند، ولیکن از آنجایی که این تاکتیک باعث نفوذ و اعتبار حزب در بین توده‌ها گردیده بود، تا قوس مرگ ارتجاع به صدا درآمد. آنها آژیر خطر کمونیسم را به صدا درآوردند و برای مقابله با این حرکت خردمدانه و روشن بینانه کمونیست‌ها، مقابله با این تاکتیک کمونیست‌ها، "نمایندگان بورژوازی ارتجاعی و مالکان بزرگ ارض با پشتیبانی اشغالگران فاشیست در نوامبر ۱۹۴۲ با عجله به اعلام سازمان سیاسی که مستقیماً در مقابل جبهه‌های بخش ملی قرار داشت و نام بالی کمینتاریافت (جبهه ملی) دست زدند." (حزب کار ص ۳۷) اما روش برخورد حزب کار به این جریان نیز بسیار خردمدانه و سنجیده بود، حزب کار آلهانی بر آن عقیده بود

که چون "جبهه ملی" خود را "میهن پرست جازده" و توانسته با عوام فریبی و ارعاب "بخشی از مردم را در روستا ها به خود جلب کند" (حزب کار ص ۲۸) موضعی که پس از تشکیل "بالی کمیتر" پیش آمد برای حزب و مبارزه رهایی بخش ملی متضمن خطرات بسیار بود. در قشر های مختلف اهالی تا حدی اشفتگی سیاسی دیده میشد، بایستی برخورد های احتیاط آمیز به آن نمود. حزب کمونیست به خوبی از ماهیت بالی کمیتر مطلع بود، این جریان ارتجاعی را به درستی میشناخت که "مولد ارتجاع و افزار اشغالگران فاشیست است" اما این شناخت حزب برای دلالت نمیکرد که توده ها نیز آنرا شناخته باشند. لذا تاکتیک برخورد به آنها از اهمیت خاص برخوردار بود. رفیق انور خوجه در این مورد تاکید میکرد که "دقت بسیار و بسیار به کار برده شود. اگر ما بتوانیم با موفقیت از این وضع بیرون آئیم، آرمان ما پیروز شده است و اگر گامی به خطا برداریم نابود خواهیم شد" (حزب کار ص ۲۸).

اما برخی سازمان های پائینی حزب و حتی بعضی از کمیته های منطقه ای، در برابر خرابکاری بالیستها مصرا نه خواستار آن بودند که بر علیه آنها دست به اسلحه برد. ولی کمیته مرکزی برای اصل پافشاری می کرد که برای حزب پرلتاریا خطری بزرگتر از آن نیست که تاکتیک خویش را بر امال ذهنی خود بنا نهد. رفیق انور خوجه در جواب کسستان که می خواستند فوراً "به بالی اعلان جنگ داده شود از جانب کمیته مرکزی چنین رهنمود داد: "صحیح است که این (بالی کمیتر - هیئت تحریریه) مانع بزرگی است. زیرا بعضی از اعضایش که توانسته اند این فکر را در خلق پدید آورند که گویا یک سازمان ناسیونالیستی وجود دارد و کمونیست ها باید با آن تعاس بگیرند."

در این مورد نیز باید گفت که در آن زمان، حزب کمونیست ایران، هنوز در مرحله

و به توافق برسند؛ در البانی از نفوذ شخصی برخوردارند، امری که هرگز نباید از دیده فرو گذاشت ۰۰۰۰ فراموش نکنیم که در بین آنها عده زیادی از عناصر خوب ثابت قدم هستند که واقعا آرزومند وحدت و مبارزه اند " (حزب کار ص ۲۸).

وظیفه عاجل حزب در این لحظه منفرد گرداندن بانی از توده ها بود . آنها با استفاده از نقاط ضعف بانی کمیتار توانستند هر روز بیشتر از پیش آنها را در نزد توده ها افشا کنند .

ضعیفترین نقطه تاکتیک بانی کمیتار، بهره د ر مساله مبارزه مسلحانه بی قهد و شرط بر علیه اشغالگران ایتالیایی بود . زیرا که بانی در واقع با این مبارزه مخالفت داشت از این جهت برای اینکه سران با لیست افشا شوند، حزب کمونیست آلبانی تصمیم گرفت که حمله اصلی خود را همانا بدین نقطه متوجه سازد . من با لیست توده های خلق را که خواستار پیکار با اشغالگران بودند با تجربه خویش به این اعتقاد برسد که " میهن پرستی " سران با لیست بی است و سخن پردازی های میهن پرستانه آنها چیز دیگری جز عوافریبی محض نیست " .

(حزب کار ص ۲۸)

و با چنین سهاستی بود که حزب توانست بهترین سازمانده ارتش رهایی بخش ملی شده و با قیام همگانی توده ای میهن خویش از رفیت فاشیسم و سرمایه برها " روش صحیح حزب کمونیست آلبانی در برابر ناسیونالیست های میهن پرست در ارتباط حزب با خلق حائز اهمیت خاص بود . بخشی از این ناسیونالیست ها در قشر های مختلف مردم بهره در روستاها تاحدی نفوذ داشتند . هم کاری با ناسیونالیست های صدیق باعث می شد که بتوان توده های تحت نفوذ آنها را به مبارزه کشانید . کمیته مرکزی و کمیته های منطقه ای حزب در کار با

ناسیونالیست‌ها احتیاط و شکیبایی و مهارت بسیار به خرج دادند. به عقیده آنها این کاریکی از مهمترین کارها بوده و اقتضا داشت که توجه خاص بدان مبذول شود. حزب کمونیست آلبانی در عین حال که در راه عطفی ساختن وحدت و همکاری صمیمانه با ناسیونالیست‌ها می‌کوشید، پیوسته تزلزل و نوساناتی را که در بخشی از آن‌ها دیده می‌شد، بی‌ثباتی آنها را در مبارزه انقلابی و دموکراتیزه کردن کشور و تعالیات سازش با امپریالیست‌ها را که در برخی از آنها ظهور می‌کرده در نظر داشت. حزب و طیفه خود می‌دانست که نوسانات ناسیونالیست‌هایی را که به این یا به آن دلیل از شرکت در مبارزه رهایی بخش ملی امتناع داشتند، ولی در عین حال از همکاری با اشغالگران فاشیست خود داری می‌ورزیدند؛ رفع کند و نفوذ آنها را خنثی کند. " (حزب کار ص ۲۳)

و این روش حزب کار آلبانی در برخورد به بالی کیتار به هنگامی بود که:

"بالی کیتار برای خرابکاری در مبارزه مسلح ضد اشغالگران، از کلیه وسائل و شیوه‌هایی که دشمنان خلیق و انقلاب‌بکار می‌بردند، استفاده می‌کرد: افتراء، عوام‌فریبی ارباب از طریق علم کردن لولوی کمونیسم تهدید تحریک دروغ و ده‌های دروغین کشتار ناجوانمردانه کمونیست‌ها پارتیزان‌ها، و اعضا شوراهای رهایی ملی، عقد قرارداد های محرمانه با اشغالگران به منظور عملیات هماهنگ بر علیه نیروهای انقلابی و غیره. " (حزب کار ص ۲۳)

اما این عملیات ارتجاعی و ضد مردمی بالی باعث نگردید که کمونیست‌ها از راه اصولی مبارزه خود منحرف شده و روش سکتاریستی را برگزینند.

نتیجه

نی
جنگ جهانی دوم، ظریفم یک جنگ امپریالیستی در شرایط متفاوت از جنگ جهان

اول در گرفته بود. در این جنگ دیکتاتورترین و شهیدست‌ترین و ارتجاعی‌ترین بخش سرمایه مالی در یک طرف جنگ قرار گرفته بود که تمام آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی را مورد تهدید قرار میداد. لذا در آن شرایط:

"رد کردن دفاع از میهن در جنگی دموکراتیک یعنی عدم شرکت در یک چنین جنگی امری بی‌معنی است که هیچ‌گونه وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد." —
لنین کاریکاتوری از مارکسیسم ص ۲۵)

زیرا، جنگ جهانی دوم همانطور که استالین می‌آموزد: "برخلاف جنگ جهانی اول از آغاز خود، خاصیت جنگ ضد فاشیستی آزادپخش‌پیدا کرد که یکی از وظایف آن برقراری آزادی‌های دموکراتیک نیز بود." — استالین — سخنرانی در جلسه انتخاباتی ناحیه مسکو (۱۹۴۶)

البته جنگ جهانی دوم یک مرحله نا عادلانه‌ای را نیز طی نمود و آن هم بعد از توطئه مونیخ بود. این توطئه در کنفرانس مونیخ با شرکت آلمان ایتالیا، فرانسه و انگلیس چیده شد. (۱۹۳۹) که هدف اصلی آن معطوف نمودن سرنیزه‌های هیتر به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. به همین دلیل از آن پس کمین — ترن جنگ را نا عادلانه خواند و از کارگران جهان خواست که به شیوه خود و مطابق با منافع خود و منافع تمام دنیای کارگری به این جنگ خاتمه دهند، و شرایط الغاء ظل اساسی جنگ‌های امپریالیستی را فراهم نمایند.

و اینک بعد از حمله هیتر به اتحاد شوروی و برهم خوردن نقشه‌های مونیخ جنگ خصلتی عادلانه می‌یابد.

مطابق آنچه که در پیش‌گفتیم جنگ خود ادامه سیاست است لذا:
"هرگاه این سیاست‌رها پس ملی بوده، یعنی بیانگر جنبش توده‌ای علیه ستم

منی باشد در این صورت جنگی که از آن ناشی می گردد جنگ رهائیبخش ملی است. (لنین - همانجا)

شاید در کشورهای سرمایه داری نقش مترقی‌ای که به منظور رفع ستم فئودالیسم و مناسبات ما قبل سرمایه داری و رسیدن به میهن متحدن باشد، نقش میهن پرستی به سرآمده باشد. زیرا سرمایه دار جهان وطنی (تراست‌های بین‌المللی) در این قبیل کشورها سال‌ها از سرمایه داری ما قبل انحصاری فاصله گرفته است و همچون پیر کهنسالی دوران طفولیت خویش را پشت سر گذارده است. در چنین کشورهایی وظائف انقلاب با وظائف انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره که انقلابات بورژوا دموکراتیک (در صورت رهبری طبقه کارگر، دموکراسی توده‌ای) در دستور روز قرار دارد، منطبق نبوده بلکه گذار به سوسیالیسم و حل تضاد بین کار و سرمایه وظیفه انقلاب را تشکیل می دهد. در چنین کشورهایی جنبش منی خاتمه یافته است ولیکن در کشورهای عقب‌نگه داشته شده که در آنجا مبارزه نه بر طبقه سرمایه داری بلکه بر طبقه مناسبات ما قبل سرمایه داری و - امپریالیسم میباشد.

"میهن هنوز همه نقش تاریخی خود را ایفا ننموده است اینجا دفاع از میهن میتواند هنوز دفاع از دموکراسی، از زبان مادری، از آزادیهای سیاسی بر طبقه مستعمر، بر طبقه قرون وسطی باشد. حال آنکه انگلیس‌ها، فرانسویان، آلمان‌ها، ایتالیایی‌ها زمانیکه در دفاع از میهن خویش در جنگ کنونی سخن می‌رانند، دروغ می‌گویند. زیرا که این زبان، مادری آزادی در توسعه ملی آنان نیست که

از آن دفاع مینمایند بلکه حقوق برده داری آنان مستعمراتشان "مناطق نفوذ" سرمایه مالی آنان در کشورهای بیگانه و غیره است که مورد دفاع قرار گرفته است" (کاریکاتیری از...)

آیا جنگ ایران و عراق یک جنگ امپریالیستی است؟

برای روشن شدن خصلت جنگی که اکنون همه ملت ایران درگیر آنند قبل از هر چیز لازم است تا ماهیت حکومتی که بر ایران حکم می راند معلوم گشته و موقعیت آن در مقابل امپریالیسم مشخص شود. انقلاب بهمن ۵۷ که توانست حکومت مزدور امپریالیسم آمریکا را سرنگون سازد، حکومتی را بر سر کار آورد که بی شک نمی تواند وابسته و مزدور به امپریالیسم باشد. این حکومت که نمایندگان بورژوازی ایران و بعبارت دیگر بورژوازی ملی ایران بوده اند، همراه با جنبش رو به اوج توده ها که خواستار مبارزه ضد امپریالیستی بودند، به اقداماتی متوسل گردید که مستقیماً امپریالیستها را در مقابل خویش قرار داد. این بورژوازی برخلاف بورژوازی کمپرادور که با امپریالیسم رابطه نزدیکی دارد قشری است که منافع وی تا حدی از طرف امپریالیسم که مانع رشد مستقلاهی اوست و مانع آن است که بازار ملی را او در اختیار داشته باشد، مورد فشار قرار داد. همین موضوع اساسی مخالفت بورژوازی ملی با امپریالیسم است و باعث میگردد، که بورژوازی ملی یک کشور تا درجه معینی از انقلابات ملی شرکت جوید. این مسئله برخلاف کشورهای امپریالیستی که بورژوازی در آنجا همیشه ضد انقلابی است یکی از خصوصیات نهضت ملی آزادیبخش در کشورها مستعمره و وابسته است. (از نیمه مستعمره تا دموکراسی توده ای صفحه ۸) این مسئله گویای این حقیقت است که بورژوازی کشورهای توسعه نیافته از یک طرف در مقابل

خلق قراردادارند، و از طرف دیگر در مقابل امپریالیسم، هر چقدر جنبش توده‌ای وسیع‌تر شده و عمق بیشتری پیدا کند، بهمان اندازه منافع طبقاتی بورژوازی ملی با منافع ملی تضاد پیدا می‌کند و همین تضاد است که بورژوازی را، براه سازش با امپریالیسم میکشاند. این موضوع، تنها، خصیصه کشورهای مستعمره و وابسته می‌باشد که در آنجا ستم امپریالیستی اعمال می‌گردد. رفیق استالین در این باره می‌نویسد:

"انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته، این چیز دیگری است. در آنجا ستم امپریالیسم کشورهای دیگری از عوامل انقلاب است و در آنجا این ستم نمی‌تواند به بورژوازی نیز وارد نیاید، در آنجا بورژوازی ملی در شرایط معین و برای مدت معین می‌تواند از نهضت انقلابی کشور خود طئه امپریالیسم دفاع کند. در آنجا لحظه ملی، مانند لحظه مبارزه برای آزادی از عوامل انقلاب است." (استالین - مجموعه آثار - جلد ۱۰)

امپریالیسم نیز با سبعیت تمام و با استفاده از کلیه امکانات خویش در مقابل فرمان‌روایی "مستقلانه" و پیشرفت و تکامل سرمایه‌داری "آزادانه" این بورژوازی ملی که از نظر اقتصادی با بندهای متعددی به امپریالیسم بسته بود قرار گرفت، تا شاید بتواند با ایجاد فشارهای اقتصادی و نظامی رژی را که سودای حکومتی مستقل را در سر می‌پروراند، مطیع و منقاد خویش قرار دهد.

محاصره اقتصادی ایران، قطع فروش تجهیزات نظامی به ایران و... همه در چارچوب چنین سیاستی انجام پذیرفته است، ولیکن عدم خطر فوری انقلاب - طبقاتی از طرف توده‌ها و حادثه تهدید آمیز نبودن چنین انقلابی و نفوذ توده‌ای عظیم حکومت (وجود این فاکتورها مطابق رهنمود ششمین کنگره کمیترین عوامل -

اصلی سازش بورژوازی با امپریالیسم میباشد) می توانست و توانست این حکومت را بطور قاطع در مقابل امپریالیسم آمریکا قرار دهد. هر چند این قاطعیت و ضدیت بورژوازی ملی (بعبارت دیگر بورژوازی رفرمیست و سازشکار) فاقد یک مبارزه جدی و همه جانبه بر علیه امپریالیستهاست و "گرچه این مخالفت دارای جنبه رفرمیست و سازش طبقاتی است، از این موضوع نباید چنین نتیجه گرفت که مخالفت مذکور فاقد ارزش و اهمیت خاص می باشد. بورژوازی ملی ارزش و اهمیت یک نیرو را در مبارزه علیه امپریالیسم ندارد. با این وصف این مخالفت بورژوازی رفرمیستی دارای ارزش بخصوص خود، در بسط و تکامل جنبش انقلابی است، چه از لحاظ منفی و چه از لحاظ مثبت. برخورد های طغی مسلم بورژوازی ناسیونال رفرمیست با امپریالیسم هر چند بخودی خود دارای ارزش کمی باشد ممکن است تحت شرایط معینی بطور غیر مستقیم بمنزله عامل و باعث شروع عملیات توده ای انقلابی حتی بزرگتری مفید واقع شود." (تضاد های ششگانه کنگره کمینترن)

بنابراین، مخالفت بورژوازی ملی با امپریالیسم که خود در چارچوب مخالفت های درون اردوگاه سرطانیست، ممکن است در تحت شرایط معینی خود به اصلی ترین و حادترین تضاد یک جامعه بدل گردد. زیرا همانطور که واضح است، این ضدیت جناحهای بورژوازی، خود یکی از تضاد های اساسی جهان را تشکیل می دهد که در برخی حالات به اصلی ترین حلقه تضاد بدل می گردد. این تضاد خود از ماهیت ویژه ای برخوردار است. تضاد است بر سر نارت و چپاول خاکی و تضاد است بر سر منافع بورژوازی، و لذا کیفیت یک تضاد حاد طبقاتی را دارا نیست. زیرا بورژوازی طالب انقلاب نبود. و بخاطر جایگاه طبقاتی خویش در مبارزه با امپریالیسم صرفاً طالب یک معامله و یک زد و بند بر

علیه توده انقلابی است • او می خواهد کماکان بر پشت ملت سوار باشد • البته
 این امر بدیهی را نباید از نظر دور داشت که بورژوازی ملی در این نبرد با
 امپریالیسم بعنوان یک طرف ضعیفتر در مقابل بورژوازی امپریالیستی قدم
 بقدم عقب نشینی کرده و به سازش و مصالحه با او تن در خواهد داد • این امر
 در خصلت سازشکارانه بورژوازی که منافع او با منافع سیستم سرمایه داری گسره
 خورده ، نهفته است • از این روست که انقلابات بورژوازی در عصر امپریالیسم
 نمیتواند به حل تضاد خلق و امپریالیسم نایل آید و ناگزیر بودن انقلابات
 پرولتاریایی را در این عصر، به اثبات می رساند • زیرا در این حالت این بورژوازی
 کوچک نیست که در مقابل بورژوازی بزرگ قرار بگیرد بلکه این پرولتاریاست
 که بعنوان یک نیروی رشد یاب • • بمقابله با بورژوازی بزرگ میبرد از • •
 اما ظیغم خصلت تضاد بورژوازی کوچک و بورژوازی بزرگ، پرولتاریا موظف است که
 از آن سود جوید، و از این شکاف کوچک، هر اندازه که ناچیز باشد، باید بسود
 احتیاط و خردمندی استفاده نماید و آن را در خدمت رشد خود قرار دهد •
 امروزه تضاد حکومت ایران که بورژوازی ایران را نمایندگی می کند، با امپریالیسم
 دقیقاً از تضاد درون سرمایه است • این تضاد با وقوع کودتاهای نافرجام و
 اقدامات خرابکارانه وابستگان به امپریالیسم نظیر پانیزبان ها، امپریالیسم
 قاسملوها در غرب کشور، خوانین قشقایی در جنوب و نیرسران قباہل بلوچ در شرق
 مکرر و مکرر تائید گردیده است • هر طفل دبستانی در خارج از ایران (خصوصاً
 از خارج از ایران صحبت می کنیم، زیرا تبلیغات امپریالیست ها در آنجا کاملاً
 آشکار و نمایان است) به خصوصت شدید امپریالیست ها و حکومت ایران واقف بو

وتلهیفات کرکنده برطیه آنرا هر روزه از رادیو و تلویزیون و مطبوعات و می بیند و می شنود . در عوض حکومت ایران نیز کارزار تبلیغاتی گسترده ای را بر طیه امپریالیسم براه انداخته است . شعار مرگ امپریالیسم آمریکا و مرگ برکارت در تمام — می نمایشات توده ای که توسط سردمداران حکومت برگزار می شود، در سر لوحه شعارها قرار دارد . رادیو و تلویزیون نیز در اکثر برنامه های خود، امپریالیست ها را آماج حملات خویشتن قرار داده اند و از این طریق این کارزار تبلیغاتی را به دورترین روستاهای ایران نیز کشیده است . در آنجا هایی که حتی نام آمریکا را نشنیده بودند، امروزه صحبت از کاتر و جنایات کاتر و جاسوس خانه آمریکا است . و از این طریق خواسته یا ناخواسته توده های عظیمی به این مبارزه و به این ضدیت با آمریکا کشیده شده اند . و این جنبش اوجمی گرفته و آنچنان ابعاد گسترده ای یافته که مسلماً از قبل در محاسبات بورژوازی نبوده است .

تتها سیاست بازان و پیاوه سرایان دغل کار میتوانند با فضل فروشی تنگ نظرانه خود این امر مسلم و بدیهی را منکر شوند که همه این حرکات "عوامفریبی و ژست" و "ذروغ" است .

جنگ ایران و عراق نتیجه تبانی دوا بر قدرت

"جنگ های محلی به سیستم سرمایه داری جهانی در حفظ سادات او بر کشورهای می که به دام او می افتند پیاری می رسانند" (انور خوجه — امپریالیسم و انقلاب)

مطابق آنچه ذکر شد، از دست رفتن منافع امپریالیسم آمریکا در ایران و تضاد شدیدی که فعلا بین ایران و آمریکا موجود است امپریالیسم آمریکا را برآن داشتست که با انواع حیل و با انواع شیوه ها یا رژیم ایران را مطیع و منقاد خویش سازد، و با آن را سرنگون ساخته و از این طریق بتواند منافع از دست رفته خویش را دوباره بچنگ آورده و روزانه پنج میلیون بشکه نفت را بکام سیری ناپذیر خویش واریز نماید. و در ادامه این سیاست و در پی تحقق این خواست با تمامی قوای خویش در جهت بسط سازش کسانیدن رژیم پوپا سرنگون نمودن آن به تکاپوی شوم افتاده است و از آنجاکه دست غارتگر سوسیال امپریالیسم روس نیز از منابع گاز ایران قطع شده و نیز از آنجایی که امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها با حکومت های مستقل مخالف بوده و آن را مظاهر منافع آزمندانه خویش می دانند، با زد و بند های صیقا ضد مردمی خویش دست در دست یکدیگر اقدام به نابودی و براندختن رژیم ایران گرفته و با این اتحاد شوم خود به استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران از طریق دولت بعث عراق هجوم آوردند. شرکت بیگها و توپولوف های روس و نیز ارتش آمریکایی ملک حسین جنایتکار و نیز سربازان و تجهیزات مصری و آواکس های عربستان در خدمت عراق بخوبی نشانگر تئانی این دو ابر قدرت است.

البته شوروی، در این تئانی خویش مبنی بر واگذاری مجدد ایران به آمریکا علاوه بر کسب موقعیت اقتصادی استثمارگرانه پیشین، امتیازات جدیدی نیز خواهد گرفت و نیز در کشورهای دیگر جهان از جمله افغانستان، اوگاندن و غیره نیز گذشتهاش از آمریکا انتظار دارد و به قول معروف هم از آخر می خورد هم از توبره.

امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی امروزه در غارت دستریج توده های ستمدیده

جهان، و در به بیخما بردن ثروت های ملی کشورهای مختلف دست در دست یکدیگر حرکت کرده و از این رودشمنان عمده خلق ها و نهضت های آزادپخواهانه جهان^{لنگ} اما تباری، تنها جنبه مسئله این ابرقدرت ها نیست بلکه در کنار تباری آنها تضاد های خویش را نیز دارا می باشند . تضادی که نطفه های جنگ جهانی آینده خواهد بود . اما آنچه که امروزه در روابط این دو کشور جهانخوار که بر سر غارت و چپاول جهان با یکدیگر رقابت می نمایند و عمده است تباری است .

"تباری و رقابت دو ابرقدرت دو طرف یک حقیقت متضاد بهان کننده مهم یک استراتژی امپریالیستی بخاطر رسیدن آزادی خلقها و سلطه بر دنیا می باشد . خطر آنها یکسان است و بنا بر این دو ابرقدرت بزرگترین دشمنان و دشمنان اصلی مردم می باشند ." (انور خوجه - گزارش به کنگره هفتم حزب کار)

لذا، حمله عراق به ایران نتیجه تباری ابرقدرت ها بوده و از طرف عراق ، سیاست امپریالیستی را تعقیب می کند . سیاستی که برای به انقیاد درآوردن خلقهای ایران است . هجومی است غیر عادلانه و رذیلانه .

"امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بعنوان متحدین نزدیک، خویش بر روی ارتجاعی هر کشوری که در آن نفوذ خود را اعمال می کنند، راد دارند . آنها از این متحدین استفاده می کنند که کار کثیف خود را انجام داد، چرخ را بفرج خویش بچرخانند . بنا بر این ، به آنان غذا و اسلحه می دهند، تا بعنوان یک نیروی ضربتی در کشمکش جهانی و بر طبقه مردمی که بر ضد

ستمگران داخلی و خارجی خود به انقلاب برمی خیزند، آماده
باشند"

نهر:

"حقایق و فعالیت های شخص و واقعیت عینی، ما را به این
نتیجه می رساند که در دنیای امروزی دو ابرقدرت ایالات
متحده آمریکا و اتحاد شوروی، بزرگترین و خطرناکترین
قدرت امپریالیستی تجاوزگر هستند که تاریخ به خود
دیده است. بطور جداگانه و یا با هم دیگر و ابرقدرت به یک
میزان و تا یک حد، دشمن اصلی سوسیالیسم و آزادی و استقلال
ملل، بزرگترین نیروی دفاعی نظام های استثمار و -
ستم بشمار رفته و نماینده خطر مستقیم کشاندن بشر
به جنگ سوم جهانی هستند." (نور خوجه - همانجا)

و اما مقاومتی که از طرف ملت ایران از طرف قاطبه مردم ایران، انجام میگردد جنگی
است دلانه و کمونیست ها باید از آن دفاع نمایند.

"اگر نمی خواهیم به سوسیالیسم خیانت کنیم، باید از هرگونه
قیام بر علیه دشمن اصلی مان (بورژوازی دولت های بزرگ) -
حمایت کنیم." (لنین)

(امروزه متأسفانه کسانی یافت می شوند که ظیروم اطلاع از اینکه آمریکا دشمن
اصلی خلق های ایران است نه تیز حملات خود را متوجه حکومتی می نمایند که خود
درگیر مبارزه با امپریالیسم آمریکا است این در واقع افتادن به دام امپریالیستها -
است.)

لنین آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان در این رابطه می آموزد که :

" اکنون ما علیه جنبهٔ متحد شدهٔ قدرتهای امپریالیستی ، بورژوازی امپریالیستی ، و سوسیال امپریالیستها بوده و موافق با استفاده از گلیهٔ جنبش های ملی گه سمت گیری ضد امپریالیستی دارند بنفع انقلاب سوسیالیستی میباشیم " (لنین - حق ملل در تعیین سرنوشت)

* تنها تروتسکیستها، آنارشیسستها و خائنین این جنگ را غیر عادلانه می دانند .

جنگی که از طرف حکومت بعث افروخته شده و مطامع امپریالیست ها را تعقیب میکند، در جهت استعمار ایران و در جهت به بند کشیدن توده های میلیونی خلق ماست ، حال آنکه جنگ مقاومت خلق قهرمان ما، مقاومت در مقابل استعمار و مقاومت در مقابل استعمار و مقاومت در مقابل ستم امپریالیستی است . هرکس که بیشرمانه بخواهد پرولتاریا را در دفاع از میهن به شوونیسم متهم کند و بخواهد اصلی ترین وظیفه پرولتاریا در ایران که مبارزه بر علیه امپریالیسم و بقایای روابط ما قبل سرمایه داریست ، (همان انقلاب دموکراتیک توده ای) را وارونه جلوه داده - و تمایلات ذهنی خویش را بجای واقعیات بنشاند، بی شک در منجلاب - خیانت به خلق و دفاع از امپریالیسم سقوط نموده است . هرکس " این گفته مارکس را که (کارگران میهن ندارند) گفته ای که دقیقا در دوره بورژوازی ارتجاعی و کهنه شده (منظور بورژوازی امپریالیستی است - توفان در عصر انقلابهای سوسیالیستی صادق است فراموش نکند، بیشرمانه نظریه مارکس را تحریف کرده و نقطه

نظریه بورژوازی را بجای نقطه نظر سوسیالیستی قرار داده است. (لنین سوسیالیسم و جنگ) از اینروست که در کشورهای نظیر ایران، میهن هنوز آن وظیفه ای را که در کشورهای اروپایی قرن نوزده به انجام رسانده است، انجام نداده است در اینجا، دفاع از میهن دفاع از حیات ملی و رهایی از ستم قدرت های امپریالیست است و جنگی که بر چنین بنیادی استوار شود صرف نظر از این که رهبری آن را بورژوازی به عهده دارد یا پرولتاریا جنگی است عادلانه.

این جنگ با جنگ هایی که از طرف حکومت های امپریالیستی برگزار می شود مجزا بوده و دارای خصائلی مترقیانه است. لنین در خصوص چنین جنگ های می نویسد:

"به عکس در طول دهه های گذشته، در چین ایران و هند و سایر کشورهای وابسته ما شاهد سیاست بیدار شدن دهها و صدها میلیون توده های مردم برای حیات ملی و رهایی از ستم قدرتهای "بزرگ" ارتجاعی بوده ایم جنگی که بر چنین بنیادی تاریخی برپا شود حتی در این زمان نیز می تواند یک جنگ بورژوا-مترقی آزاد بیخشم ملی باشد." (لنین سوسیالیسم و جنگ)

آثار شیست ها جنگ های ملی و رهایی بخش را تنها در صورتی قبول دارند که رهبری آنها را پرولتاریا داشته باشد نه بورژوازی.

این تز عملاً به آن جا منجر خواهد شد که انقلاب توده های خاق بر علیه رژیم منقر پهلوی و امپریالیسم آمریکا را نفی کرده و آنرا تنها نمایشی بیش ندانند. این تصور که بورژوازی نقش خویش را به عنوان طبقه ای جوان پایان بخشیده است تنها در مورد کشورهای پیشرفته صادق است نه بورژوازی کشورهای نظیر ایران، لنین در این مورد می نویسد:

" در اروپا " پیشرو " تنها طبقه پیشرو پرولتاریا است و حال آنکه بورژوازی که هنوز در قید حیات است به منظور حفظ بردگی محض سرمایه داری، برای هر گونه وحشیگری، درندگی و جنایتی آماده است (۰۰۰۰۰)

در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی نشو و نما می یابد و بر وسعت دامنه آن افزوده می شود و مستحکم می گردد . در آن جا بورژوازی هنوز به اتفاق مردم بر ضد ارتجاع گام بر میدارد . شوق زندگی و فرهنگ آزادی در صدها میلیون نفر بیدار می شود . چه وجد و شعفی این جنبش جهانی در قلب کلیه کارگران آگاهی که می دانند راه کلکتیویسم از دموکراسی عبور می کند تولید می نماید (چه علاقه عمیقی نسبت به آسیای جوان سرا پای وجود دموکراتهای شرافتمند را فراگرفته است " (۰۰۰۰۰)

جالب است که جنبش انقلابی دموکراتیک اکنون هند، هلند، جزیره جاوه و سایر مستعمرات هلند را که تا ۴۰۰ میلیون جمعیت دارد فرا گرفته است، مروجین این جنبش دموکراتیک عارتند از اول توده های مردم جاوه که در میان شان نهضت ناسیونالیستی تحت پرچم اسلام بیدار شده است " (الین - بیداری آسیا)

اما در کشورهای اروپایی اوضاع عینی دیگری حاکم است . در آن جاها تکامل به جلو تنها در جهت جامعه سوسیالیستی و در جهت انقلاب سوسیالیستی است و لذا در صورت عدم سیرقهقرائی این قبیل کشورها تنها جنگ عادلانه جنگی بر علیه بورژوازی خواهد بود، یعنی جنگ پرولتاریا علیه بورژوازی امپریالیستی اما در کشورها - بی نظیر ایران که شرایط مادی به گونه دیگری است و از این رو وظیفه انقلاب

نه مبارزه بر علیه بورژوازی بلکه طیف امپریالیسم و روابط ما قبل سرمایه داری است (مضمون اصلی انقلابات بورژوا-دموکراتیک) ، در آن جا دیگر بورژوازی بطور عینی در موقعیت دیگری قرار خواهد داشت .

این موضوع را می توان با بورژوازی قرن نوزده اروپا مقایسه نمود (البته با کسرامپریا — لیسم جهانی)؛ در آن دوران که وظیفه انقلاب از لحاظ عینی مبارزه بر علیه بقایای فئودالیت و بدست آوردن آزادی های دموکراتیک بود .

بورژوازی نقش ترقی خواهانه ای ایفا می نمود (البته این موضوع نباید این تصور را بوجود آورد که پرولتاریا از به دست گرفتن قدرت سیاسی امتناع ورزد بلکه برعکس پرولتاریا اگر امکان داشته باشد در هر شرایطی باید این قدرت را به دست گیرد؛ بخصوص در دوران امپریالیسم که تنها در این صورت انقلاب بورژوا — دموکراتیک به ثمر خواهد رسید).

لنین این دودوران و وظائف پرولتاریا در این دودوران را در سخنی به روزالوکزامبورگ به گونه زیر شرح میدهد: "در سال ۱۷۹۲ و ۱۸۴۸ چه در فرانسه و چه در آلمان بطور عینی انقلاب بورژوا — دموکراتیک در دستور روز قرار داشت . این موقعیت عینی مورد رمو — قعیت تاریخی، منطبق بود با برنامه واقعا ملی یعنی ملی بورژوازی دموکراسی آن زمان که در سال ۱۷۹۲ به توسط انقلابی ترین عناصر بورژوازی و توده رنجبران به تحقق در آمد و در سال ۱۸۴۸ از طرف مارکس بنام مجموعه دموکراسی مترقی اعلام گشت . در آن زمان در مقابل جنگ های دودمانی فئودالی جنگ های بطور عینی انقلابی — دموکراتیک، جنگ های آزادپیش ملی قرار داده شدند . چنین بود محتوی وظایف تاریخی آن دوران. اکنون در پیشرفته ترین و بزرگترین کشورهای اروپا، اوضاع عینی دیگری حاکم است."

تکامل به جلو - اگر از ضرباتی که می توانند جنبش را موقتا به عقب پرتاب کنند بگذریم - تنها در جامعه سوسیالیستی در جهت انقلاب سوسیالیستی قابل تحقق است .

از موضع تکامل به جلو، از موضع طبقات پیشرو تنها یک جنگ علیه بورژوازی می تواند در مقابل جنگ بورژوا - امپریالیستی، در مقابل سرمایه داری بسیار پیشرفته قرار گیرد؛ به عبارت دیگر در درجه اول جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بر سر قدرت جنگی که بدون آن یک حرکت جدی بجلو امکان پذیر نیست .
(لنین، در باره جزوه یونیوس)

بیش علمی پرولتاریا که بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک استوار است، با بررسی علمی از اوضاع کشورهای مختلف به این نتیجه رسیده است که تنها در جنگ های امپریالیستی " دفاع از میهن " دفاع از منافع بورژوازی و دفاع از غارت ملل توسط - بورژوازی بزرگ امپریالیستی بود و پرولتاریا باید در مقابل هر گونه شعار دفاع طلبانه قاطعانه بایستد و مقاصد غارتگرانه بورژوازی را افشا سازد .

لنین صریحا در این مورد می نویسد : " ما (دفاع از میهن) در جنگ امپریالیستی را منظور می دانیم " (لنین، تراز نامه مباحثه ای پیرامون حق ملل در تعیین سر - نوشت ص ۳۲)

حال آیا جنگ بین ایران و عراق جنگی امپریالیستی است؟! و آیا شرکت در این جنگ به منظور دفاع از میهن، خائنه است؟! اگر جنگ ادامه سیاست است از طرف ایران جنگ چه سیاستی را تعقیب می کند؟ آیا یک سیاست امپریالیستی را تبلیغ می کند؟!

آیا ایران خواستار الحاق طابى است؟! (با در نظر گرفتن اينکه حکومت ايران با اشکالات متعددى که در ايران با آن روبروست از عهده اداره ايران بر نمى آيد، تا چه رسد به کشورهای ديگر). آیا سياستمداران ايران نمى دانند که با چنين سياستى (منظور الحاق طابى است) مستقيماً در مقابل امپرياليستها قرار مى گيرند و توان مقابله با آنها را ندارند!؟

عراق چه سياستى را تعقيب مى کند؟! مگر نه اين است که آمريکا مى خواهد با تمامى دسيسه ها حکومت ايران را ساقط کند و حکومتى را بروى کار بياورد که مطابق ميلش رفتار کند؟ مگر نه اين است که آمريکا با چندين کودتای نظامى و با ميلميون — ها دلار خرج در صدد بر انداختن اين رژيم است و حتى سفير انگليس در ايران به کم مبلخين مسيحي (کشيشها) نيز در اين جريان دست داشته است؟ مگر نه اين است که امپرياليسم آمريکا دشمن عمده خلق هاى ايران است و بايستى لبه تيز حملات انقلابيون متوجه چنين دشمنى باشد و همه ملت ايران در چنين نبردى با آمريکا شرکت کنند؟

تطبيق اين جنگ با جنگ امپرياليستى استهزای حقيقت و خائنانه است. "پ کيو سکی، شعار دفاع از ميهن را خائنانه مى نامد. ما مى توانيم با آرامش خاطر به او اطمینان دهيم هر شعاری برای کسانی که آن را بطور مکانیکی، بدون درک معنى آن، بدون تعمق در آن تکرار مى نمايند بر کسانی که کلمات را بدون تحليل از مفهوم آن به مخز مى سپارند " خائنانه " بوده و هميشه خواهد بود." (انجين، کارينکا توری از مارکسيسم)

کسانی که اين گونه کلمات و نقل قول ها را بدون در نظر گرفتن مفاهيم آن ها — نشخوار مى کنند، صد تا^۱ روشن فکران طبقه^۲ باخته ای هستند که با جملات غلبه

پر لعاب،" دفاع از میهن" را خوار و پست تلقی می‌کنند و ذہنات کودکانه خویش را به جای واقعیات می‌نشانند " اما هنوز بدقت توجه نکرده‌اید که چرا و چه وقت دفاع‌گرای زشت و مطرود است" (لین - کودکی چپ‌روی و ذہنیت خرده - بورژوازی)

اما بین یاوه‌سرانی سیاست‌بازان و عملیات توده‌ها فرسنگ‌ها فاصله است. توده‌ها نه بهترین وجهی از روی تجربه روزمره خود تشخیص داده‌اند که باید در مقابل تجاوزات امپریالیسم ایستادگی کنند .

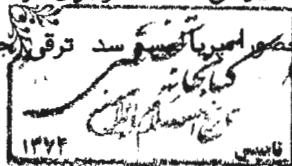
آ نارشیت‌ها و تروتسکیست‌ها نمی‌توانند درک کنند که :

"در هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکشیک مضمون دموکراتیک عمومی بر ضد ستمگر وجود دارد و همین مضمون است که ما بی قید و شرط از آن پشتیبانی می‌کنیم" (لین - درباره حق مال در تعیین سرنوشت خویش)

آنها استدلال می‌کنند که چون پرولتاریا در این نهضت دخالت ندارد و رهبری آن با بورژوازی است و یا بورژوازی حاکم متکی بر دموکراسی نیست نباید از او - پشتیبانی کرد . اما استالین بزرگ می‌آموزد :

"لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم به هیچوجه آن نیست که عناصر پرولتاریایی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه یا متکی بر دموکراسی باشد" (راجع به اصول - لینینسم - استالین)

برای پرولتاریا آنچه مهم و حیاتی است تحکیم طبقه خویش و تربیت توده‌هاست، که آن هم تحت ایرانی مستقل و بری از نفوذ امپریالیسم و استثمارگران امکان - پذیر است . حضور امپریالیسم سد ترقی جامعه بوده، و وعده حضور آن رشد جامعه،



راتسهیل می نماید که نتیجتاً باعث رشد و تحکیم پرولتاریا نیز خواهد بود تاریخ
 بار دیگر تکرار می گردد اما این بار به صورت کمی. آثار شیست ها و تروتسکیست
 ها در دوران جنگ جهانی دوم نیز در برخورد با جنگ چنین سیاست های را -
 تبلیغ می نمودند *

در آن دوران که آزادی های نیم بند و سرودم برید • بورژوازی توسط یک جناح
 از سرمایه مالی امپریالیستی (فاشیسم) مورد تهاجم قرار گرفته بود، تمامی احزاب
 و نیروهای مترقی دنیا درست حراست از همان دستاورد های دموکراتیک سرودم
 برید • با بورژوازی ضد فاشیست کشورهای خود متحد شده و جبهه ضد فاشیسم
 را تشکیل دادند که به عنوان نمونه می توان از همکاری حزب کمونیست فرانسه و
 گلیست های فرانسه (بورژوازی امپریالیستی فرانسه) نام برد و همانطور که دیدیم
 در بسیاری از کشورها، کسانی که درک درستی از این متحدین مردد و متزلزل که
 می بایستی چهار چشمی نیز مواظبشان بود، نداشتند به مواضع چپ روانه
 تروتسکیستی غلطیدند؛ زیرا " از نظر تروتسکیست ها هیچگونه سازش و هیچگونه
 امتیازی مجاز نبود " (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام)

آنها به دروغ معتقد بودند که خواهان یک انقلاب اجتماعی اند و هیچگونه
 همکاری را بورژوازی نخواهند پذیرفت و برای توجیه عدم مقابله با فاشیسم
 " اعلام کردند که این جنگ از ابتدا تا انتها جنگی امپریالیستی است " ^۴
 (تاریخ سه انترناسیونال)

لذا می بایست آنها را به عنوان جاسوس فاشیسم افشاء و طرد نمود • این نظریه
 در تمامی کشورها به کار تخریب در جبهه ضد فاشیسم مشغول بود • در آلبانی
 نیز این گروه " همکاری " با ناسونالیست های میهن پرست و ایجاد جبهه توده ^۴
 را خیانت به طبقه کارگر می شمردند و می گفتند که :

"مخالف امپریالیسم هستند ولی حاضر نیستند با ناسیونالیست ها همکاری کنند. طرفدار اقدامات مستقیم در موقع مناسب اند و نه طرفدار اقدامات متعددی غیر مستقیم" (حزب کارآلبانی)

سرنوشت تمامی آنارشیست ها و تروتسکیست ها در دوران جنگ به صورتی در آمد که به عنوان میهن فروشان، خائنین و همکاران فاشیسم از میان توده ها طرف گردیدند.

گروه های آنارشیست (که سالها نیز با این تفکر دمخور بوده اند) و شبه تروتسکیست ایران نیز که تعالیات ذهنی خویش را به جای واقعیات می نشانند، برداشت های سطحی و مکانیکی خود از مصائب جنگ و رنج های لحظه ای مردم و با کتمان دورنمای سعادت آمیز توده های رها از امپریالیسم، به اشاعه نظریات بیشرمانه و خیانتارانه خویش مبنی بر سرنگونی رژیم در لحظه فعلی می پردازند و به صورت بهترین مددکاران امپریالیست ها عمل می نمایند؛ هم سوئی و انطباق چنین سیاستی که با خواست امپریالیسم آمریکا مبنی بر سرنگونی رژیم مفسومی جز ستون پنجمی ندارد.

اگر امروزه این جنگ زمینه مادی لازم برای نارضایتی توده ها و ضعف بورژوازی حاکم را فراهم آورد و نتجتاً باعث تسریع سقوط رژیم به دست صدام ها، ویا امثال صدام ها نظیر بختیارها و پالیزبان ها و ۰۰۰ گردد و رژیمی را به سرکار آورد که بتواند مظاهر امپریالیست ها را برآورد در چنین صورتی آن که گناهار و مقصر اصلی این سقوط است سازمان هایی می باشند که به صورت ستون پنجم امپریالیسم عمل می کنند؛ سازمان هایی که مردم را بر علیه این جنگ و بر علیه حکومت ایران تهییج

می‌کنند در صف‌های نانوائی‌ها و نیروافکار ضد جنگ‌اشاعه می‌دهند و ۰۰۰ به راستی تاریخ دوبار تکرار می‌گردد یکباره صورت تراژدی باردیگر به صورت کمدی. معلم پرولتریای جهان به ما می‌آموزد:

"تا آنجا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می‌کند • تا آنجا ما همیشه و در هر موردی و راسخ تراز همه طرفدار وی هستیم، زیرا ما شجاع‌ترین و پیگیرترین دشمنان ستمگری هستیم" (انین، درباره حق ملت در تعیین سرنوشت خویش)

اکنون میسم به نقش عصر آگاه در ارتقا مبارزات توده‌ها کم‌بها داده و دنباله روی از ایدئولوژی بورژوازی را شعار خود قرار می‌دهد • این جریان فکری بجای هدایت جنبش از یک مسیر آگاهانه و تحت برنامه به ستایش و کرنشش در مقابل آن پرداخته و در حقیقت به تقویت ایدئولوژی بورژوازی می‌پردازد •

این ایدئولوژی انحرافی در برخورد به جنگ، تجزیه و تحلیل اوضاع و سیاستی که جنگ آن را تعقیب می‌کند، آن سیاستی را برمی‌گزیند که بورژوازی آن را — تعیین می‌نماید • یعنی اینکه آن‌ها شرکت در جنگ را مشروط بر این می‌دانند که بورژوازی با آنها کاری نداشته و یا مانع فعالیت سیاسی آن‌ها و یا مانع شرکت آن‌ها در جنگ نگردد • اگر بورژوازی با آنها کنار بیاید حاضر به جنگند، و اگر بورژوازی راه ستیز را با آنها پیشه کند، جنگ غیر عادلانه و ارتجاعی خواهد بود؟!!

در این استدلال ذره‌ای از مارکسیسم وجود ندارد • زیرا آنچه باعث می‌شود تا کمونیست‌ها در یک جنگ شرکت نمایند و آنرا عادلانه بخوانند برخورد اینجاست

و آنجای بورژوازی به آنها نیست • بلکه تجزیه و تحلیل اوضاع و سیاستی که جنگ در ادامه آن بوجود آمده تنها دلیل شرکت کمونیست هادر جنگ خواهد بود. یعنی کمونیستها در مجموع مصالح جنبش را ارزیابی نموده و آنگاه مطابق با این مصالح، در جنگ شرکت می‌ورزند • لذا شرکت و یا عدم شرکت آنها در جنگ به برخورد اینجا و آنجای بورژوازی با آنها تعیین نمی‌گردد. برای اثبات این امر می‌توان از نمونه های ذکر شده در پیش‌مدد گرفت • مثلا کمونیست‌های آلبانی حتی هنگامی که در زندان شاه زوغو بودند برای دولت نامه نوشتند و خواستار اعزام به جبهه جنگ شدند، و یا کمونیست‌های چین در اوج جنگهای خود با جاپا — نکای چک صمیمانه خواهان قطع جنگ داخلی و شرکت در جبهه ای متحد بودند،

و برای ایجاد چنین جبهه ای نیز به گذشته‌های عدیده ای تن دادند • در نمونه های فوق همواره مرتجعین داخلی در هر فرصتی کمونیست‌ها را آماج حملات کین توزانه و ناجوانمردانه خویش قرار می‌دادند، و سعی داشتند از — موقعیت‌ها سود جسته و کمونیست‌ها را نابود سازند، ولیکن این اقدامات نفاق افکنانه و ضد انقلابی باعث نگردید تا کمونیست‌ها سیاست صحیح و انقلابی خود مبنی بر همکاری و حفظ جبهه مشترک با بورژوازی را به کناری نهند و دشمن اصلی خود را فراموش نمایند. مثلاً در تاریخ ۳۰ ساله حزب کمونیست چین — می‌خوانیم که :

"از طرف دیگر چیانگ کایچنگ با خلق مبارزه کرده و آنها را سرکوب می‌کرد • او مایل نبود که خلق غیبه ژاپن به مبارزه برخیزد و بویژه مایل نبود که حزب و دیگر نیروهای ضد ژاپن، را برای مبارزه غیبه ژاپن بسیج کند •

او خود می‌خواست رهبری جنگ مقاومت را به دست بگیرد، لیکن از انجام کوچکترین اصلاحات دموکراتیک که برای مقابله با ژاپن ضروری بود امتناع می‌ورزید.
 او تلاشش را بکاربرد، تا از هرگونه رشد جنبش خلق جلوگیری کرده و بهره‌ای از هرگونه نیرو گرفتن حزب کمونیست ممانعت بعمل آورد.
 در جنگ مقاومت او مخفیانه نقشه می‌کشید تا ارتش هشتم و ارتش نهمین چهارم و دیگر نیروهای ضد ژاپنی را بدست ژاپن بنا — بود سازد و قدرت خود را حفظ نماید.
 برای این کار دستور داد تا ارتش هشتم و ارتش نهمین چهارم سخت‌ترین وظیفه را در جلو و عقب دشمن بر عهده گیرند.
 بد بهال آن چیانگ‌کایچنگ سیاست پاسیو و غیر فعال علیه ژاپن اتخاذ کرده و به مخالفت فعال علیه حزب کمونیست و خلق پرداخت.
 او از نبرد کنار کشید. بود و هنگامیکه دیگران مبارزه می‌کردند دفع‌الوقت می‌کرد.
 چیانگ‌کایچنگ نیروهای مسلح خود را حفظ کرده و منتظر می‌ماند تا حاصل پیروزی دیگران بر ژاپن را بدست آورد و آنگاه او پیرو — های مسلح خود را برای نابود کردن حزب کمونیست و خلق چین بکار می‌برد.

این بود سیاست اساسی دسته چیانگ‌کایچنگ در جنگ مقاومت.^۱

اما علیرغم چنین سیاستی از طرف دارودسته چیانگ‌کایچنگ، حزب کمونیست چین از سیاست اصولی خویش مبنی بر همکاری با چیانگ‌کایچنگ و حفظ جبهه متحد ملی دست نکشید.
 پیروی از سیاست بورژوازی یک دنباله روی و نوعی اکونومیسم بوده که مطابق آن سیاست یک جهان توسط بورژوازی تعیین خواهد شد، نه با تجزیه و تحلیل علمی اوضاع.^۲

کمونیست‌ها اگر تشخیص دهند که باید در یک جنگ بر علیه متجاوزین شرکت جهند و از بورژوازی خودی در مقابل بورژوازی امپریالیستی دفاع نمایند بی‌شک و شـرط از آن —

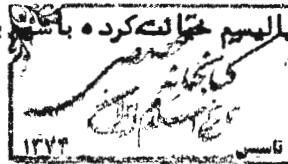
پشتیبانی می کنند، زیرا درست است که بورژوازی با اعمال دیکتاتوری و انحصارطلبی خویش آزادیهای دموکراتیک را سد می کند • ولی از طرف دیگر مبارزه او با امپریالیسم خود دارای مضمونی دموکراتیک است • زیرا همانطور که در گذشته گفتیم لندن تأکید می کند که:

" در هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش یک مضمون دموکراتیک عمومی برضد ستم - گرو وجود دارد و همین مضمون است که ما بی قید و شرط از آن پشتیبانی می کنیم " •
(لندن - درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

زیرا، این مبارزه - مبارزه بورژوازی تحت ستم با بورژوازی ستمگر می باشد و همین مضمون دموکراتیک است که طبرغم تضییقات بورژوازی خودی، کمونیست ها وظیفه می یابند - بعنوان پیگیرترین دشمنان ستمگری از او دفاع نمایند • چون

"اکنون ما علیه جبهه متحد شده قدرتهای امپریالیستی، بورژوازی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستها بوده و موافق با استفاده از کلیه جنبش های ملی که سمت گیری ضد امپریالیستی دارند بنفع انقلاب سوسیالیستی میباشیم •"

(لندن ترازنامه مباحثه ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت)
از این روست که ما بی قید و شرط از بورژوازی کوچک در مقابل بورژوازی بزرگ حمایت خواهیم کرد • کمونیستها نباید به این بهانه که بورژوازی کوچک خود دشمن کمونیست هاست و یا "حق اعمال ستم بر خلق های بیگانه" را دارد با او مخالفت نمایند • لندن میگوید در چنین استدلالی "حتی یک ذره از مارکسیسمها بطور کلی از روحیه انقلابی پیدائی شود اگر نمی خواهی جبهه سوسیالیسم حمایت کرده باشی باید از هرگونه قیام بر علیه دشمنان اصلی



— بورژوازی دولت های بزرگ — حمایت کنیم " (همانجا) • زیرا همانطور که گفتیم جوهر مسئله در این است که این مبارزه خود از مضمون دموکراتیک برخوردار است نه اینکه الزاما جنبش خود دارای برنامه انقلابی و یا آزادیهای دموکراتیک نظیر آزادی قلم و بیان و اجتماعات و عقاید را دارا باشد • در اینجا است که سخنان پیر ارج استالین اهمیت عظیمی می یابد که می گوید

"لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم بهیچوجه آن نیست که عناصر پرولتاریایی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یا منکی بر دموکراسی باشد."

مبارزه امیرافغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه انقلابی است • زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آن را از ریشه متزلزل می سازد • • • مبارزه بازرگانان و روشنفکران بورژوازی مصر برای استقلال مصر بهمین جهات از نظر عینی، مبارزه انقلابی است با وجود اینکه لیدرهای نهضت ملی مصر از طبقه بورژوازی و دارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف سوسیالیسم هستند • • • من دیگر راجع به نهضت های ملی سایر کشورهای غیر مستقل و مستعمراتی بزرگتر از قبیل هند — وستان و چین صحبت نمی کنم که هر قدم آن در راه خلاصی، اگر هم منافی تقاضاهای دموکراسی رسمی باشد، معذالک مثل ضربه چکش نجار بر مغز امپریالیسم بوده و بی شک قدم انقلابی محسوب می شود • لنین حق داشت که می گفت :

نهضت ملی کشورهای مظلوم را نباید از نقطه نظر دموکراسی تشریفاتی مورد توجه قرار داد، بلکه باید از نظر نتایج واقعی آن در ترازنامه مبارزه بر ضد امپریالیسم، به آن قیمت گذاشت، نه بطور منفرد و مجزا، بلکه در مقیاس جهانی.

(اصول لنینیسم — تاکید از توفان)

مطابق آنچه در فوق آمده مشخص می‌گردد که همواره بایستی نتایج واقعی یک مبارزه را در نظر گرفت نه حرکات ضد انقلابی اینجا و آنجا یا بورژوازی را. بورژوازی ایران امروزه برای استقلال خویش می‌جنگد. و این استقلال که توسط امپریالیست‌ها مورد تهدید است باعث رشد و تقویت پرولتاریاست. امپریالیسم مانع تکامل جامعه و نتیجتاً مانع تکامل پرولتاریاست و این اساس همسویی پرولتاریا با بورژوازی در مقابل با امپریالیست‌ها در شرایط کنونی است.

امپریالیست‌ها امروزه تلاش دارند، تا بورژوازی را از قدرت رانده و به سوده‌های خلق حمله آورند. پیش‌رفتن یا پس‌رفتن این انقلاب بستگی به شرکت یا عدم شرکت کمونیست‌ها در این مبارزه دارد. شرکت کمونیست‌ها در این مبارزه می‌تواند منجر به کسب رهبری آنها گشته که این خود تضمین کننده پیروزی بر امپریالیسم خواهد بود.

زیرا بورژوازی ملی بخاطر وابستگی‌هایش به امپریالیسم ضعیف بوده و قادر به رهبری پرتوان و پیروزمند جنبش ملی و دموکراتیک نخواهد بود.

از اینروست که تنها تحت رهبری پرولتاریاست که پیروزی در این مبارزه امکان‌پذیر می‌گردد. این رهبری از آنجا ناشی می‌گردد که بورژوازی بععلت ضعف خود در

مقابل امپریالیسم ناپیگیر و متزلزل بوده و طالب یک مبارزه رفرمیستی و سازشکارانه خواهد بود. افشای این ناپیگیری و متزلزل می‌تواند به پرولتاریا کمک کند تا در رقابت رهبری توده‌ها برحریف خویش پیشی گرفته و بتواند انقلاب پرشکوه خود را به ثمر رساند، و "پرچم انقلاب دموکراتیک ملی را برافراشته و به پیش‌رو" (استالین - سخنرانی در کنگره ۱۹)



بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود زین سیل داماد که در این منزل خواب است
 "من ذهن شهادتستان مهربانم را روشن می‌کنم که چرا چنین بلایی گریبان‌تان را چسبیده، طاعت این است که شما دراز برکردن و بخاطر سپردن شعارهای انقلابی تلاش و افر به عمل می‌آورید تا در تدقیق در آنها (۰۰۰) لیکن این کار در واقع نشان می‌دهد که شما خرفتید. شما عادت کرده‌اید که "دفاع‌گرایی" را چیزی خوارمایه و پست تلقی کنید و شما این نکته را فراموش کرده‌اید و آن را بلکه ذهن خویش را خسته‌اید. شما این قضیه را چندان کامل عیار از بر کرده‌اید که تنی چند از میان‌تان سخن گفتن از مهمات را آغاز کرده‌اید چندانکه دفاع از سرزمین اجدادی را دور و دور امپریالیستی ناروا می‌دانید (در واقع این نکته تنها در جنگ امپریالیستی و ارتجاعی که توسط بورژوازی پای می‌گیرد، نارواست) اما شما هنوز به دقت توجه نکرده‌اید که چرا وجه وقت "دفاع‌گرایی" زشت و مطرود است"

(لنین - کودکی "چپ‌روی" و ذهنیت خرده بورژوازی)

مصائب جنگ، بدبختی و فلاکتی که در طول هر جنگ به وجود می‌آید و نفرت مردم از برادرکشی‌ها و خونریزی‌ها میدان مناسبی برای ترک تازی جملات توخالی و گول‌زننده فراهم می‌نماید. این جملات "چپ" قلبه و پرلعبان خصوصیت روشنفکران خرده بورژوازی طبقه باخته ایست که با شعار پرطمطراق "بسیج توده‌ها بر طبقه جنگ"، "ایمن

جنگ ناعادلانه است"، "روزیونیستها و تمامی اپورتونیستها از این جنگ دفاع می‌کنند؛ جنگ فلاکت و بدبختی برای توده‌ها به بار خواهد آورد" و "علاخواسته و یا نخواستہ در چنگال امپریالیستها بازبچه گشته و" "اسامی افتادند که امپریالیستها برایشان تعبیه کرده بودند" (لنین - همانجا) اگر مسئله عوارض و کشتارهای ناشی از جنگ باشد بقول لنین "در گذشته نیز جنگهای بیشماری پیدا شده که با وجود تمام وحشتها، بیرحمیها، پریشانی‌ها و رنجها که عوارض هر جنگ است مترقی بوده اند" "سوسیالیسم و جنگ) لذا این دلیلی نمی‌شود تا با استناد به آن، جنگ را ناعادلانه ارزیابی نمایم و لیکن روشنفکران با اصطلاح چپ که از درک شرایط کنونی باز مانده اند به شکلی مضحک دلیل تراشی می‌کنند، افکار خویش را روی انواع موضوعات متفرقه مسی گردانند. آن‌ها تئوری اختراع می‌کنند که "دفاع از بورژوازی کمتر ارتجاعی برای مبارزه با بورژوازی ارتجاعی، ترفنی استراتژی و تاکتیک پرولتری است" و یا زمانیکه نیروهای رهبری‌کننده جنگ ارتجاعی باشد جنگ عادلانه نیست" و "آیا" برای این طرز تلقی کاری جز خنده می‌توان کرد؟! اینان به سیاقی سخت‌کودکانه ضمن تفریح با تبهیبین‌های "ظمی" سعی می‌ورزند تا ورشکستگی خویش را پنهان کنند، و واقعیت‌ها را مستور نمایند" (لنین همانجا) اینان با شعارهای پرطمطراق "انقلابی" که توده‌ها را به جنگ بر طپیه رژیم جمهوری اسلامی، آنهم در این مقطع خرامی خوانند "در چنگال امپریالیست‌ها بازبچه شدید و به داسی افتادند که امپریالیستها برایشان تعبیه کرده بودند." (لنین - همانجا)

استدلال‌های آشفته و تقلاهای مضحک آنها برای اثبات آنچه که نمیتوان اثبات کرد، آنها را به یار و سرایانی تبدیل کرده است که نقشی جز سنگ اندازی در هیچ

توده ها، جز تفرقه و جز ایجاد ابهام و سردرگمی ایفا نمی نمایند. این قبهل روشنفکران با خود شیفتگی "نارسیستی" * شگرفی، هرآنچه که واقعیت است نفی می نمایند و ذهنیت خویش را بجای حقایق غیر قابل انکار می نشانند. اما یک کمونیست نمی تواند بسا درک ذهنی خود از شرایط زندگی خلق زحمتکش و استثمارشده، بپیش خود را تا حد یک روشنفکر خرده بورژوازی، طبقه باخته، نزول دهد و با پایی چوبین و شمشیرهای سیی مقوامی شعار "جنگ را به جنگی انقلابی بدل کنیم" و "خلق های عراق و ایران بر طیه رژیم خویش بیاخیزند" و "تنها در صورتی می توان جنگید که با صف مستقل جنگید" و ... سردهند.

اینگونه خزعات مخصوص کسانی است که از واقعیات زندگی توده ها فرسنگها دور بوده و از درک اوضاع کنونی عاجزند، اما با کمال تاسف ماسک کمونیسم برجهره دارند که در آینده این حرکت آن ها می تواند بهترین دستاویز هیات حاکمه برای سرکوبی کمونیست ها گردد، هیات حاکمه ای که در حالت عادی نیز دشمنی شدیدی با کمونیستها دارد. کمونیستها واقع بین تر از آن هستند که بسوی اشعارهای پرطمطراق روان گردند، آنها اعطاف پذیری و نرمش در برخورد را بجای یک برخورد دگماتستی و سکتاریستی می نشانند و همواره در تلاشند که بتوانند از اوضاع عینی موجود، بهترین بهره برداری^{ری} بسفح پرولتاریا و توده های استثمارشونده خلق بنمایند.

کمونیستها همواره خواهان براندازی رژیمهای ظلم و ستمگری، رژیمهای استثماراری و — استثماراری میباشد ولیکن تا شرایط و اوضاع این براندازی مساعد و مناسب نباشد، این خواست به یک خواست ارتجاعی تبدیل میگردد که نمونه جنگ جهانی دوم را در سطور پیشین توضیح دادیم. بنابراین ما منکر برحق بودن جنگهای داخلی نبودیم، بلکه موقع وزمان چنین جنگی را در این لحظه مناسب ندانسته و از حکومت فعلی

ایران با تمام وحشیگری‌هایش با تمام بی‌رحمی‌ها و عقب‌ماندگی‌هایش و با تمام خصا
 — تل سرکوبگرانه اش در مقابل امپریالیسم پشتیبانی می‌کنیم و اصولاً این رایک پر
 — نصیب مارکسیستی می‌دانیم که بایستی از هرکس که بر طبعه امپریالیسم مبارزه می
 — کند، پشتیبانی شود. حال هرچه روشنفکران دلشان می‌خواهد یاوه سردهند
 و بگویند که حزب توده خائن و یا حزب رنجبران و یا چریک‌های فدایی اکثریت نیز از
 جنگ دفاع می‌کنند. این قبیل اتهامات و این نوع استدلال‌ات همواره توسط چپ‌های قلابی
 در دوره‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته است و چیز نو و تازه‌ای نیست!
 در تاریخ نهضت کمونیستی نیز بارها مشاهده شده که نظیر چنین کسانی برداشتی
 اینگونه از مسائل داشته اند. مثلاً، گورتر کمونیست "چپ" هلندی که از —
 کمترین اخراج شده بود در پاییز سال ۱۹۲۰ در نامه سرگشاده خود به لنین
 در پاسخ کتاب لنین تحت عنوان، "بیماری کودکان چپ‌روی در کمونیسم" چنین نوشته بود:
 "شما و انترناسیونال سوم اکنون طوری که سوسپال دموکراتها در گذشته رفتار
 می‌کردند، رفتار می‌کنید. ۰۰۰۰۰ مناسب ترقی و تکامل نهضت کارگری در اروپای —
 غربی دو جهت به چشم می‌خورد، جهت رادیکال و جهت اپورتونیستی شما هم رفیق
 لنین از جهت اپورتونیستی پشتیبانی می‌کنید، شما از پیشوای مارکسیست مبدل به —
 پیشوای اپورتونیست می‌شوید."

و امروزه دفاع ما از میهن به سبب این تشابه ظاهری، سفیهانه محکوم می‌گردد.
 البته لازم به تذکر است که دفاع از میهنی که توسط ما مطرح می‌شود، با دفاع از
 میهن اپورتونیستها و ریزینویستها تنها تشابه ظاهری دارد و نقاط افتراق اصولی
 بسیاری بین آن‌ها موجود است که در وقت دیگری به آن‌ها خواهیم پرداخت.

این تشابه ظاهری که در موضع‌گیری‌های جنگ پیش‌آمد، هیچ نمی‌تواند خلصت یک جنگ را تغییر دهد. شاید فردا نیز یکی از امپریالیست‌ها از ایران "دفاع" نماید ولی این نمی‌تواند، در ماهیت جنگ تغییری بوجود آورد. مثلاً اگر امپریالیسم فرانسه، در اواخر مداخلات آمریکا در ویتنام از ویتنام پشتیبانی می‌کرد، این دلیلی بر نامادلان بودن جنگ نبود و یا در جریان استقلال آمریکا، پادشاه فرانسه از استقلال طلبان در مقابل انگلستان پشتیبانی می‌کرد تا جای انگلیس را بگیرد. ولیکن این پشتیبانی‌ها خلصت مبارزه را تغییری نداده است و یا هم اکنون سوسیال امپریالیسم شوروی بظاهره جنبش آزادبخش فلسطین "کمک" می‌کند و این باعث نمی‌گردد که خلصت جنگ، ط لانه فلسطینی‌ها تغییر یابد و ...

همچنین اگر عنصر غارت و چپاول و تصرف سرزمین‌های بیگانه در این جنگ وجود داشته بود تا جنگ بعداً تغییر ماهیت داده و به چیز دیگری تبدیل گردد باز هم نامادلان بودن جنگ ما نمی‌کاهد حتی جرقه‌های این عنصر در اینجا و آنجا در حرف‌های نظیر "ما را در بغداد می‌خوانیم" و یا "صدام را سرنگون خواهیم کرد" و غیره وجود دارد ولیکن، همانگونه که در جنگ‌های ناپلئون و یا جنگ آلمان و فرانسه در دوره بیسمارک، این عنصر غارت و چپاول وجود داشت و این جنگ‌ها کم‌کم نامادلان بوده است جنگ دفاعی در مقابل رژیم بعث عراق نیز طهرم حرف‌های پوچ و غلوآمیز طرفداران "فتح"، عراق نامادلان است.

لنین در مورد جنگ‌های مذکور مینویسد: "جنگ ۷۱ - ۱۹۷۰ تا زمانیکه ناپلئون سوم شکست خورد از جانب آلمان از نظر تاریخی جنگ مترقی بود، ناپلئون و همچنین تزار، سالها آلمان را مورد ستم قرار داده و آن را در تفرقه فئودالی نگاه داشته

بودند. اما همینکه جنگ تا تجاوز فرانسه گسترش یافت (الحاق آلزاس و لورین) ^{کس} امار وانگلس به شدت آنان را محکوم ساختند. " (لنین - سوسیالیسم و جنگ) اما تنها آن کسانی که ماسک کمونیسم بر چهره دارند، و از درک اندیشه طمی فر - سنگها بدورند، با تلاش مذبحخانه کوشش می کنند که با جعل حقایق و ... تئوری های خود ساخته خویش را به اثبات برسانند. اینان قبل از شروع جنگ می گفتند که تصادمات مرزی ایران و عراق را حکومت لولوکرده است. اگر عراق حمله کند، پوزه اش را به خاک می مالیم. اما با شروع جنگ، این قول و قرارها و این جملات آتشین و تو خالی فراموش شد، و برای توضیح این فراموشی استدلال می کردند که هر دو حکومت برای سرکوب جنبش انقلابی کشورشان این جنگ را بر افروخته اند، تا از این طریق خود را تثبیت کنند. مدتی از جنگ گذشت و دیدند که هر دو طرف جنگ صدمات بسیار بزرگی خورده اند و لذا، این جنگ نمی تواند برای منفعت هر دو طرف بوده باشد. آنگاه "تئوری های" خویش را تغییر دادند، و گفتند که حتی اگر رژیم عراق مزدور آمریکا نیز باشد، ما از ارتجاع در مقابل ارتجاعی تر دفاع نمی کنیم و برای توجیه این استدلالات شگرف خویش مقاله ای از رفیق استالین را در مورد جنگ ترجمه کرده اند. در صورتی که این مقاله توسط خود رفیق استالین پس گرفته شده بود. از لنین نقل قول های بسیاری آوردند که - اغلب آنها در مورد جنگ های امپریالیستی بود و ... خلاصه با هزاران قسم و آیه خواستند بقبولانند که این همان جنگ امپریالیستی است و نباید از آن دفاع کرد. این افکار را از قماش افکار کهنه شده ایست که روزی روزالوکزامبورگ آن را مطرح می نمود. روزا در کتاب بحران سوسیال دموکراسی خویش برداشتی اشتباه آمیز از

عصر امپریالیسم بدست می دهد و می نویسد: "۰۰۰ در عصر این امپریالیسم افسار گسیخته، دیگر جنگهای ملی امکان پذیر نیستند. منافع ملی فقط به عنوان وسیله عوامفریبی بکار می روند تا از این طریق توده های زحمتکش خلق به خدمت گذاری دشمن سوگند خورده خود، امپریالیسم درآیند ۰۰۰" و استدلال این حکم غیر واقعی خود را چنین بیان داشت که: "جهان بین مثنی کوچک از قدرتهای معظم — امپریالیستی تقسیم گشته، که بدین جهت هر جنگی به یک جنگ امپریالیستی تبدیل می شود اگرچه در اصل یک جنگ ملی بوده باشد، چونکه این جنگ با منافع قدرت های امپریالیستی و با اعتلاف آنها برخورد می کند." روشنفکران مانیز که منکر وجود بورژوازی ملی اند و به جنگهای ملی تحت رهبری بورژوازی نیز اعتقادی ندارند تنها جنبشی را ملی می خوانند که تحت رهبری پرولتاریا انجام یابد، و می افزایند که در عصر کنونی بورژوازی ملی وجود ندارد تا بتواند در رامن جنبش ملی قرار گیرد (حد اقل در مورد ایران) آنها به استناد وابستگی های بورژوازی ملی به امپریالیسم منکر تعالیات ضد امپریالیستی چنین بورژوازی ای می گردند. استدلال کود — گانه آنها که "چون بورژوازی به امپریالیسم وابسته است لذا ملی نیست"، درست در مقابل گفتار استالین بزرگ قرار می گیرد که می گوید: "ظلمت ضعف سیاسی بورژوازی ملی، وابستگی وی به امپریالیسم، ترس از ادامه نهضت انقلابی است" (جلد ۹ مجموعه آثار استالین)

نادرستی استدلالات این آقایان را که نابخردانه خود را کمونیست می نامند، امروزه تاریخ در عمل نشان داده است. جنبش های ملی بسیاری در کشورهای مختلف جهان برای رهایی از ستم امپریالیستها برپا گشته بود که مورد تایید و پشتیبانی

تمامی کمونیستهای جهان قرار گرفت • مسئله ملی نه تنها برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مطرح می باشد بلکه بقول لنین " حتی در اروپا نیز غیر ممکن دانستن جنگهای ملی در دوران امپریالیسم مناجاز خواهد بود " (لنین - درباره جزوه یونیهوس) •

لنین در تکمیل این نظریه می افزاید " اگر امپریالیسم غیر اروپایی (در درجه اول ژاپنی و آمریکایی) نیز می توانست به همین ترتیب تا بیست سال دیگر دوام بیاورد، بدون اینکه در نتیجه یک جنگ ژاپنی - آمریکایی به سوسیالیسم گذار کند در - چنین صورتی یک جنگ بزرگ ملی در اروپا امکان پذیر خواهد بود • " (همانجا)

در چنین صورتی مسئله بر سر این نیست که بورژوازی تحت ستم خود به خلقهای بیگانه ستم اعمال می کند، بلکه مسئله بر سر ستمی است که این بورژوازی خود می - بیند یعنی بورژوازی ای بزرگتر وجود دارد که می تواند بورژوازی کشورهای - دیگر را ببلعد و مسلط چنین بورژوازی ای بصورت بزرگترین و اصلی ترین دشمن ملتها و خلقای جهان تجلی کرده و وظیفه کمونیستهاست که از هر بورژوازی ای که بر طبقه چنین دشمنی به مبارزه برخاسته حمایت کند •

لنین در این زمینه مثالی مناسب دارد، او می نویسد: " چنانچه در سال ۱۹۱۷ آلمان بلژیک را به خود الحاق کند و در سال ۱۹۱۸ بلژیک برای رهایی خود دست به قیام بزند، رفقای لهستانی به این بهانه که بورژوازی بلژیک حق اعمال ستم بر خلقهای بیگانه را دارد، با این قیام مخالفت خواهند کرد! در این استدلال حتی یک ذره از مارکسیسم یا بطور کلی از روحیه انقلابی پیدا نمی شود "

(لنین - تراز نامه مباحثه ای ۰۰۰)

لذا جنگهای ملی در عصر امپریالیسم در هر کشوری نه تنها امکان پذیر بلکه اجتناب ناپذیر است . این جنگها مسلما جنگهای ، عادلانه ، مترقی و انقلابی اند . و به هارت دیگر تا امپریالیسم موجود است جنگهای ملی نیز اجتناب ناپذیرند و کمونیست ها وظیفه دارند از چنین جنگهایی که باعث ضعف و کوتاه شدن دست غارتگر امپریالیسم و سرنگونی آنها می گردد پشتیبانی کرده و فعالانه در آن شرکت کنند . هرکس امروزه نغمه ناموزون شعارهای تو خالی سردمد ، سردمدگان آن بدانجا کشیده می شوند که علاد در خدمت سیاست های امپریالیستی قرار می گیرند و به صورت بهترین کمک و یاری رسان امپریالیستها عمل خواهند کرد .

هم اکنون نیز پاره ای از این قبیل سازمانها دوشادوش حزب دموکرات خائن کردستان این ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی ، و رهبران آن نظیر قاسمطوهای مزدور و جاسوس بیگانگان می باشند در این مقطع همسویا سیاست های امپریالیسم آمریکا و مزدورانی نظیر او . میاهالیزیانها و هم جبهه با عراق بر علیه حکومت ایران در حال جنگند . چه نقطه مشترکی بین این قبیل سازمانها با نیروهای امپریالیستی و حکومت بعث عراق وجود دارد ؟ اگر از عدم اطلاع و درک آنها باشد امیدواریم که این پند حافظ را به کاربرد که :

بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود زین سیل که داماد م در این منزل خواب است

پایان

۴/دی ماه / ۱۳۵۹

کتاب دوم



چرا لنینیسم ، موضع ایران را در جنگ عراق با ایران ، عادلانه ارزیابی میکند؟

* جنگ عراق با ایران ، معلول مجموعهٔ مناسبات
امپریالیستی بوده و از آن نیرو می گیرد .

جنگی که ملت ما را در مقابل متجاوزین بعث عراق قرار میدهد ، از جانب
ایران ، جنگی است عادلانه ، درحالیکه این جنگ ، از جانب عراق ،
ماهیتی تجاوزگرانه و ناعادلانه دارد ، زیرا که جهت تضعیف انقلاب پرشکوه
بهمن ۵۷ و تقویت مواضع از دست رفته امپریالیست ها در ایران ، می باشد
ما ، نظر خود را در باره دلایل عادلانه بودن جنگ از جانب ایران ، در ار-
گان مرکزی شماره ۸۱ ، بیشتر شکافتیم و در اینجا ، به مواضع گروه های
"چپ" ایرانی و تحلیل تئوریک آن ها از جنگ پرداخته و میگوئیم ، به
اختصار ، بدانها پاسخ گوئیم .

گروه های "چپ" ایرانی که عموماً ادعا می کنند به اصول سوسیالیسم
عملی ، بویژه دستاوردهای لنینیسم آشنایی ، و گرنه تسلط دارند ، در
جایی شنیده و یا خواننده اند که :

" جنگ ادامه سیاست است . بایستی سیاست قبل از جنگ را با سیاستی
که جنگ از آن ناشی گفته و میگردد ، مطالعه نمود . "

و فوراً بجای مطالعه " سیاستی که جنگ از آن ناشی گفته " ، به ماهیت
هیات حاکمه ایران و مطالعه سیاست سرکوب آن در قبال آزادیهای دموکراتیک
اتیک ، کارگران و زحمتکشان و سیاستهای فاشیستی دولت بعث عراق در
قبال خلق عراق ، پرداخته و خوشحال از یک چنین " کشف تئوریک " ،

می نویسند :

" این جنگ از هردو جانب ، ناعادلانه و ارتجاعی است . زیرا رژیم های هردو کشور سرمایه داری بوده و از سیاست سرکوب بیرونی می کنند . " (نقل به معنی)

اگر ، آقایان " چپ " به مطالعات خود کمی عمق می دادند و آثار لنین را با دید علمی مطالعه میکردند ، می دیدند که چگونه ، لنین ، بگونه ای خلاق به مسئله جنگ در عصر امپریالیستی و سیاست های قبل از جنگ ، برخورد می کند . لنین ، در مطالعه جنگ امپریالیستی ۱۸- ۱۹۱۴ ، در رابطه با نظریات مدافعین خلع سلاح ، می نویسد :

" از نقطه نظر تئوریک کاملاً اشتباه بود هر آینه فراموش می شد هر جنگی فقط ادامه سیاست با وسایل دیگر است : جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دوگروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو می گیرد " .

(تاکید از ماست - برنامه جنگی انقلابات)

خواننده خود توجه می کند که لنین ، جنگ امپریالیستی ۱۸- ۱۹۱۴ را ادامه سیاست امپریالیستی (سیاستی بمنظور تقسیم جهان) دانسته و آنرا " معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی " میدانند . سیاستی که از مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی ، نیرو می گیرد . بنابراین ، مطالعه جنگها و سیاستهای قبل از آن در عصر ما ، یعنی در عصر امپریالیستی تنها در چارچوب " مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی " ،

امکان پذیراست و هرچنگی ، اگر در خارج از این " مجموعه مناسبات " برر سی شود ، خواه ناخواه ، نتایج نادرستی از آن حاصل می شود . جنگ عراق با ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و سیاست های قبل از جنگ ، تنها در چارچوب یا نشده فوق ، قابل مطالعه است .

لنین در تشریح جنگ هایی که از " مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی " ناشی میشوند مینویسد :

" همان عصر ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزه بر ضد ستمگری ملی و سیاست مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به آن نیرو بخشد و به همین جهت اولاً قیام ها و جنگ های ملی انقلابی و ثانیاً جنگ ها و قیام های پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگ های انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر سازد . "

(همانجا)

نگاهی کوتاه گفته فوق نشان مینهد که در عصر امپریالیستی ، علاوه بر جنگ های امپریالیستی ، که از سیاست های امپریالیستی کشورهای بزرگ (و یادگروه از کشورهای بزرگ) ناشی میشود ، جنگ های دیگری نیز صورت می گیرند که همگی ، معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از نیرو می گیرند . این جنگ ها (یا به عبارتی ، " سیاست ها ") عبارتند از - سیاست مبارزه بر ضد ستمگری ملی (قیام ها و جنگ های ملی انقلابی) به عبارت اولی ، " مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی " ، بر مجموعه تضادهای اساسی عصر امپریالیستی ، منطبق است . این تضادها ، همچنان که لنینیسم می آموزد ، عبارتند از :

۱ - تضاد بین کاروسرمایه (تضاد پرولتاریا و بورژوازی)
۲ - تضاد بین دستجات مختلف مالی و دول امپریالیستی (تضادهای درون
امپریالیستی)

۳ - تضاد بین يك مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها میلیون نفر از ملل
مستعمراتی و غیرمستقل دنیا (تضاد خلیقا و ملل ستمدیده با امپریالیسم)
پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۱۹۱۷ ، تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم
و اردوگاه امپریالیسم نیز به سه تضاد فوق افزوده گشت و لنینیست‌ها ،
از آن پس از چهار تضاد اساسی در عصر امپریالیستی ، سخن می گویند .
بنا بر این ، همچنان که در فوق آمده ، از آن جایی که ما در عصر امپریالیستی
زندگی می کنیم ، باید سیاستی را که به جنگ عراق با ایران منتهی شده ،
در چارچوب مجموعه تضادهای فوق ، مطالعه کنیم ، سیاستی که از مجموعه
مناسبات عصر امپریالیستی ، نیرو میگیرد .

سوالی که در اینجا مطرح می شود ، این است که جنگ عراق با ایران ،
با کدام يك از چهار تضاد اساسی یاد شده فوق ، منطبق است ؟ بمنظور پاسخگو-
یی به سوال فوق ضروری است تا مرحله تاریخی را که جامعه ما ، در آن بسر
می برد ، باختصار ، توضیح دهیم .

حزب ما معتقد است که جامعه ایران ، از نظر تاریخی ، در مرحله انقلاب
بورژوا دموکراتیک قرار دارد . این امر به آن معناست که مسئله ملی ،
برای ملت ایران ، هنوز در صدر مسائل اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی قرار
داشته و انقلاب بورژوا دموکراتیک قرار دارد . این امر به آن معناست
که مسئله ملی ، برای ملت ایران ، هنوز در صدر مسائل اجتماعی ، سیاسی
و اقتصادی قرار داشته و انقلاب بورژوا دموکراتیک ، چه در زمینه سیاسی

وجه در زمینه اقتصادی ، (حل مسئله ارضی و محو بقایای روابطما قبل سرما
به داری) به آخر نرسیده است . اگرچه بورژوازی دستگاه دولتی را در اختیار
خود دارد .

خطری که بیش از همه سد راه حل مسئله ملی در ایران است ، امپریالیسم
جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا می باشد .

امپریالیسم آمریکا ، که مدت ۲۵ سال قدرت مسلط در مین ما بود ، از
طریق استقرار و حمایت از رژیم سرسپرده خود ، بهلوی مخلوع ، دستگاه
دولتی را در اختیار خود داد و بر کلیه شئون اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی
مین ما ، حاکم بوده که نتیجه آن ، ایرانی نیمه مستعمره بود .

حال بدنبال سرنگونی شاه مخلوع ، بورژوازی قدرت سیاسی را در دست
گرفته است و با استفاده از استقلال سیاسی خود ، می کوشد بیشتر از
منافع اقتصادی را که با منافع امپریالیسم مغایرت دارد ، بدست آورد
و به عبارت دیگر ، بازار ملی را خود بدست گیرد .

ولی ، امپریالیسم آمریکا ، با تمام قوا و امکانات ، می کوشد ، بهشت
از دست رفته خود (ایران) را از طریق سرنگونی رژیم فعلی و استقرار رژیم
دست نشانده در ایران ، بدست آورد .

از این رو ، هیات حاکمه ایران و تمامی ملت ، برای حفظ استقلال سیاسی
و حفظ تمامیت ارضی ایران ، به مبارزه ای شدید با امپریالیسم جهانی ،
بویژه امپریالیسم آمریکا برخاسته اند . ملت ایران میخواهد ، خود حاکم
بر سر نوشت خویش باشد و از دخالت و سیادت امپریالیست ها (از هر نوع و قماش)
بیزار است .

از جمله آخرین اقدامات امپریالیسم جهانی برای سرنگونی رژیم

ایران ، تقویت رژیم بعث عراق و تحریک وی برای حمله نظامی به ایران است . بدنبال این سیاست (سیاست قبل از جنگ) ، بخش وسیعی از خاک میهن ما در غرب و جنوب کشور به اشغال ارتش بعث عراق درآمده و مسئله تجزیه بخشی از خاک میهن ما ، بمنظور استقرار حکومت دست نشانده در دستور کار رژیم متجاوز بعث عراق قرار گرفته است .

بنابراین ، در مطالعه سیاست قبل از جنگ عراق با ایران ، از یک طرف مبارزه ملت ایران برای حفظ و تقویت استقلال سیاسی رژیم ایران ، حق تعیین سرنوشت ملت ایران (که همان مبارزه برای آزادی کامل ملی ، برای استقلال کامل ، مبارزه برضد الحاق طلبی است) و مبارزه بمنظور حفظ تمامیت ارضی ایران در قبال اهداف تجزیه طلبانه امپریالیستی (الحاق طلبی امپریالیستی) قرار دارد . در حالی که در طرف دیگر جنگ ، سیاست امپریالیستی ، با هدف سرنگونی رژیم سیاسی مستقل ایران و - استقرار رژیمی دست نشانده ، با حرکت از تجزیه ایران ، ولی بادست رژیم بعث عراق ، بچشم می خورد .

لنین ، درباره استقلال سیاسی ملت ها و وظیفه مارکسیست ها در قبال آن می نویسد :

« منظور از حق خودتعیینی ملت ها همان استقلال سیاسی آن ها است .

بهمین دلیل امپریالیسم کوشش دارد تا آن را نقض نماید . »

(کاریکاتوری از مارکسیسم - تاکید از ماست)

لنین ، درجایی دیگر می نویسد :

« جنگ ها ادامه سیاستند . بهمین سبب هنگامی که برای دموکراسی مبارزه

می شود ، جنگ بخاطر دموکراسی نهزممکن است . حق تعیین سرنوشت ملت ها

فقط یکی از خواسته های دموکراتیک است (تاکید از ماست) که اساسا باید که
خواستهای دموکراتیک تفاوتی ندارد (. . .)
رد کردن " دفاع از میهن " در جنگی دموکراتیک یعنی عدم شرکت در یک
چنین جنگی امری بی معنی است که هیچگونه وجه مشترکی با مارکسیسم
ندارد " .

(همانجا - تاکید از ماست)

بنظر ننهن :

" اینجا " دفاع از میهن " می تواند. هنوز دفاع از دموکراسی ، از
زبان مادری ، از آزادی سیاسی بر علیه ستمگر (یعنی امپریالیسم - توفان)
، بر علیه قرون وسطی باشد " .

(همانجا - تاکید از ماست)

با این توضیحات ، در واقع به مثوالی که در بالا مطرح کرده ایم ، پاسخ
داده و آن را بصورت زیر ، خلاصه می کنیم :

جنگ عراق با ایران ، معلول مجموعه مناسبات امپریالیستی بوده و از
آن نیرو می گیرد . این جنگ از تضادی که " یک مشت ملل حکمفرمای
" متمدن " و صدها میلیون نفر از ملل مستعمراتی و غیر مستقل دنیا " رادر
مقابل هم قرار میدهد ، ناشی میشود . در این جنگ اگرچه امپریالیسم
جهانی ، بطور مستقیم در مقابل ملت ایران قرار نگرفته است ، ولی با دست
دست رژیم بعث عراق ، بمثابة سرنیزه امپریالیسم آمریکا ، جنگی را
به ماتمیل کرده است تا تضاد ملت ستمدیده ایران را با امپریالیسم -
آمریکا ، بنفع کشور اخیر ، حل نماید .

از این رو، ملت ما، علیرغم کلیه تضحیقات، کمبودها، محاصرات و...
به جنگی دفاعی و قهرمانانه بر علیه متجاوزین بعث عراق و حامیان امیر
یالیستی اش، بویژه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم، دست
یا زید است.

در راه باجنگ دفاعی ایران می توان گفت که

در اینجا، "دفاع از میهن"، دفاع از دموکراسی،
از آزادی سیاسی بر علیه ستمگر، از حق تعیین
سرنوشت ملت و برضد الحاق طلبی است.

با توجه به واقعات فوق، جنگ عراق با ایران، از جانب ایران، جنگی
است عادلانه و میهنی و رد کردن "دفاع از میهن" در این جنگ دموکراتیک،
یعنی عدم شرکت در چنین جنگی، امری بی معنی است که هیچگونه وجه مشترکی
با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

**مرگ بر آمریکای جهانخوار
و روسیه عوامفریب مکار**

بهای آزادی و استقلال

* اکنون میستها، جنگ را بر
اساس ضایعات اسلحه و تخریب
تاسیسات اقتصادی و نظامی
ارزیابی میکنند. آنها، از
جنبه سیاسی جنگ غافلند.

بیش از هفت هفته از حملات وحشیانه متجاوزین عراقی به خاک میهن ما
میگذرد. در این مدت، علاوه بر تاسیسات نظامی و اقتصادی، بسیاری
از نقاط مسکونی، مدارس و بیمارستانها توسط ارتش بعث عراق بمباران
شده و عده کثیری از هم میهنان ما به شهادت رسیده و یا زخمی شده اند.
در کشتار مردم بی سلاح مادر جنوب و غرب کشور، اکثر اسلحه های مرگبار
کشتار اجتماعی نظیر موشکهای فراگ-۲ ساخت روسیه استفاده میشود.
این امر، بار دیگر، خاطره کشتارهای دستجمعی امپریالیستها و یادی
آنها را در دیرپاسهن، الجزایر و ویتنام زنده میسازد. این امر، یک
بار دیگر واقعیت رویارویی خلق ما را با امپریالیستها و در رأس آنها امپر-
یالیسم آمریکا، به ثبوت میرساند.

شیوه های کشتار امپریالیستی و تجاوزی خاک کشورهای که زندگی در
آزادی و استقلال را، برگزیده اند، دیگر بر کسی پوشیده نیست. سرتاسر
تاریخ معاصر، مملو از لشکرکشی های امپریالیستی به اقصی نقاط جهان
، به چین، کره، هندوچین، هند، ایران، خاور میانه، آفریقا،
آمریکای لاتین، ارسال ناوگانهای جنگی به مناطق یا نشده، تحمیل

جنگهای استعماری ، کشتار بهرحمانه مردم آزادبخواه ، تقسیم کشورها و غارت بهرحمانه دسترنج و منابع خلقهای تحت ستم است . هم اکنون ، تعدا - دی از کشورهای جهان ، یا توسط امپریالیستها تقسیم شده اند و یا زیر نفوذ آنها و عمالشان ، قرار دارند .

مدت ۲۷ سال است که کره جنوبی ، رسماً به اشغال ۴۵۰۰۰ سرباز آمریکائی درآمدہ است ، یمن به شمالی و جنوبی تقسیم شده ، سرتاسر خاک فلسطین در اشغال صهیونیستها ی جنایتکار قرار دارد و خلق قهرمان فلسطین ، همچنان بصورت آواره در کشورهای عرب منطقه زندگی میکند . ویتنام تقسیم شده ، پس از سالها جنگ به وحدت رسید و حال ، امپریالیسم ددمنش آمریکا ، قصد دارد ایران را تجزیه کند .

تحمیل جنگ به کشورهای مستقل و تجزیه آنها ، بئ منظور رخنه و استقرار در آن کشورها و خفه کردن جنبشهای انقلابی ، صورت میگیرند . نمونه مصر بسیار آموزنده است . پس از کودتای عبدالناصر و استقرار حکومت ملی در مصر ، امپریالیستها ، چه متفقاً (حمله متحد امپریالیستها ی فرانسوی و انگلیسی در معیت اسرائیل به کانال سوئز در ۱۹۵۶) و یا با دست عمال خود ، اسرائیل ، جنگهای متعددی را برای بزانودر آوردن حکومت عبد الناصر ، به مصر تحمیل کردند و مناطق وسیعی ، تا کانال سوئز را به تصرف درآوردند . اسرائیل ، با اشغال بخشهایی از مصر و سپس تحمیل آتش بس به دولت مصر ، نه تنها آن دولت را سالها با زیچه دیپلماتی خود در مجامع بین المللی ساخت ، بلکه ، بتدریج و با تقویت جناح ارتجاعی حکومت مصر به رهبری انور سادات خائن ، راه را برای ورود سرمایه های امپریالیستی - صهیونیستی به مصر ، گشود .

بخشهایی از خاک سوریه نیز در اشغال ارتش صهیونیستهاست و آن ها قصد دارند سرزمین های اشغالی را به اسرائیل ضمیمه سازند ، در حالیکه سعد حداد سرگرد مزدور اسرائیل در بخش جنوبی لبنان میگوید ، خاک لبنان را تا رود لیطانی به اسرائیل ملزم ساخته و از ضربه پذیری اسرائیل در مقابل مبارزین فلسطینی ، بکاهد و دامنه عملیات نیروهای انقلابی را محدود سازد .

پس از تجزیه مصر ، سوریه ، فلسطین و لبنان ، هم اکنون امپریالیسم ددمنش آمریکا تصمیم به تجزیه ایران گرفته و ارتش بعث عراق را بقصد تصرف نواحی جنوبی و غربی ایران ، روانه میهن ما ساخته است . قصداً امپریالیستها ، بویژه امپریالیسم جنایتکار آمریکا ، از تجزیه ایران ، روشن است : آنها میخواهند رژیم ایران را در جهت خواستهای خود به زانو در آورند و همان بلایی را که بانست اسرائیل بر سر آوردند ، اینبار بانست رژیم بعث عراق ، درباره ما تکرار نمایند . برنامه های امپریالیسم ددمنش آمریکا در رابطه با ایران ، حتی وحشیانه تر است ، آنها میخواهند " حکومت آزاد" در مناطق اشغالی اعلام داشته و مترسکهای خودنظیر بختیار خائن را بر بخش اشغالی ایران مسلط سازند و بانست او ، با قیمانده انقلاب ما را دفن سازند .

اشغال و تجزیه سرزمین ها ، تنها تاکتیک امپریالیستها نیست . امپریالیستها با تاکتیک های گوناگونی عمل می کنند و در رابطه با ایران ، تاکنون ، از توطئه و تحریکات داخلی ، مسلح کردن عوامل ایرانی خود و عملیات مسلحانه آنها ، کودتا تا پیاپی ده کردن مستقیم نیرو را تجربه کرده-

ایم . امپریالیستها ، همچنان که بارها گفته ایم ، تا استقرار یک حکومت دست نشانده و یا تسلیم حکومت موجود ، از توطئه ، تحریک و تجاوز بر علیه میهن ما ، دست نخواهند کشید . از اینرو ، جنگ مردم ما بر علیه امپریالیستها ، دراز مدت خواهد بود و در این مدت باید انواع کمبودها و ضایعات را تحمل کنیم . شهدا ، ضایعات ، کمبودها و تخریب تاسیسات اقتصادی و نظامی ، بهایی هستند که در ازای استقلال و آزادی خود میپردازیم .

برخی از آقایان "چپ" که اسیر تفکرات اکونومیستی خود هستند ، جنگ را بر اساس ضایعات اسلحه و درجه تخریب تاسیسات اقتصادی و نظامی ، ارزش یابی کرده و سپس نتیجه می گیرند که این جنگ ، از آن جا که صنایع اسلحه سازی امپریالیستها را به حرکت می اندازد و به صادرات تکنولوژی امپریالیستی ، جهت ترمیم خرابیهای اقتصادی ، رونق می بخشد ، فقط بمنفع امپریالیستهاست .

جنگ خلق های تحت ستم جهان بر علیه امپریالیستها های قدیمی نظیر امپریالیسم فرانسه و انگلیس نیز فروش محصولات کارخانه های اسلحه سازی کشورهای فوق را رونق بخشیده و به فروش تکنولوژی و ایجاد کاراز جانب آنها دامن زده . ولی ، عاقبت جنگ های انقلابی خلق ها چه شد ؟ جنگ های آزادی بخش خلق ها بر علیه امپریالیسم انگلیس و فرانسه ، به تضعیف آنها انجامید ، همچنان که جنگ های آزادی بخش خلق های چین ، کره ، ویتنام ، ایران و ... ضربات مرگباری به قدرت اقتصادی و نظامی امپریالیسم ددمنش آمریکا وارد آورد ، که نتیجه مستقیم آنها ، تقویت جنبش های رهایی بخش خلق های سراسر جهان است .

بنا براین ، اگر بر دو باخت را نه بر اساس جنگ افزارها و تخریب تاسیسات اقتصادی ، بلکه بر اساس عوارض و پیا مدهای سیاسی آن بسنجیم ، خواهیم دیده آن که در جنگ عراق با ایران ضربه می خورد و بی اعتبار می شود ، امپریالیست ها و در رأس آن امپریالیسم آمریکا است . در حالیکه جنبش انقلابی ، چه در ایران و مذاقه خلیج فارس و چه در سر تا سر جهان ، بدنبال این جنگ ، تقویت می شود .

هم اکنون ، در حالی که رژیم های دست نشانده مذاقه و شیوخ عرب ، برای بز انودر آوردن انقلاب ایران ، به دور رژیم بعث عراق و ارباب خود ، امپریالیسم جنایتکار آمریکا حلقه زده اند ، و نیروی نظامی و مادی خود را در این راه بسیج کرده اند ، توده های محروم عرب مذاقه که از نظر اقتصادی و فرهنگی در وضع بسیار بدی بسر میبرند ، از انقلاب ایران ، مواضع ضدامپریالیستی و جنگ دفاعی آن پشتیبانی کرده و زمینه مساعدی برای گسترش حرکات اعتراض آمیز خود نسبت به حکام دست نشانده در کشورهای خود ، بدست آورده اند .

هم اکنون ، خاور میانه ، بویژه خلیج فارس ، منطقه نامطمئنی برای ابر قدرت ها شده است ، رژیم های دست نشانده منطقه در وضع بسیار نامساعدی بسر میبرند و به موقع سیاسی امپریالیست ها ، بویژه امپریالیسم آمریکا ، اعتبار و نفوذ سیاسی - فرهنگی آن ها ، لطمات فراوانی وارد آمده که اثرات خود را به اشکال مختلف نشان داده و خواهند داد .

آیا ورود کشتی های جنگی قدرت های امپریالیستی به اقیانوس هند و خلیج فارس ، خود دلیلی برا وج گیری جنبش ضدامپریالیستی خلق های محروم

منطقه ولرزان شدن موقعیت حکومت‌های دست‌نشانده و امپریالیست‌ها در
حوضه‌های نفتی نیست؟

اوجگیری جنبش ضد امپریالیستی در خاورمیانه، تانک‌های روسی را بسوی
کابل سرازیر کرد. حال آنکه، با اشاره امپریالیست‌ها و درراس آن امپیر
یالیسم آمریکا، ارتش بعث عراق، به ایران، سرچشمه جوشان انقلاب
و آلمان ضد امپریالیستی خلق‌های منطقه، حمله ور می‌شوند و در ترکیه،
بدنبال کودتا، نظامیان، قدرت را در دست می‌گیرند.
هم‌اکنون، آتش انقلاب، رعشه مرگ‌برامپریالیست‌ها و عمالشان مستو
لی کرده است.

در جنگ‌های عادلانه نیز، تاسیسات اقتصادی فراوانی به همراه نیروی
انسانی، از بین می‌روند. خلق قهرمان ویتنام، بسیاری از مراکز
اقتصادی خود را در زیر بمباران‌های وحشیانه امپریالیسم آمریکا از دست
داده است. ولی، آیا بصرف تاسیسات اقتصادی، خلق ویتنام می‌تواند
نست از آزادی خود دست بکشد؟

خلق‌های جهان عاشق صلح و آزادی اند و از جنگ و آدم‌کشی بشدت متنفرند.
خلق ما نیز، به زندگی در صلح و استقلال، بشدت ارج می‌نهد. ولی،
در مقابل تجاوزات امپریالیست‌ها به میهن خود، آیا چاره‌ای جز دفاع
مسلحانه دارد؟

ما ناچاریم خود را برای یک جنگ دراز مدت بر علیه امپریالیست‌ها و
عمال منطقه‌ای آن‌ها، بویژه رژیم بعث ^{عراق} آماده‌نمائیم و با عزم میهن
پرستانه خود کلیه تشبثات تجزیه طلبانه امپریالیست‌ها، بویژه امپیر

یا لیسم آمریکا را در قبال ایران ، نقش بر آب سازیم .
خلق های خا ورمیانه در کنار خلق ایران ، عاقبت ، امپریالیستها
بویژه امپریالیسم آمریکا را با رژیم های سرسپرده منطقه نابود کرده و بر
گورستان آنها ، دنیای نوینی برپا خواهند ساخت و ضایعات و خسارات
تحمیلی را جبران خواهند نمود .
بیروز با جنگ دفاعی و عادلانه ملت قهرمان ایران
نابود باد امپریالیسم دمنش آمریکا و رژیم بعث عراق

**مرگ بر متجاوزین رژیم بعث عراق
این مزدوران امپریالیسم آمریکا!**

پیرامون "صف مستقل طبقه کارگر"

* برخورد روشنفکران "چپ" به مسئله "صف مستقل" از جنبه نظر کمی صورت می گیرد.

این روزها از جانب "چپ" ها بسیار از "صف مستقل طبقه کارگر" صحبت میشود.

موضوع از اینجا شروع میشود که بدنبال پیروزی انقلاب ایران در بهمن ماه ۵۷ هیأت‌ها کما ایران (که از نظر ماهیت ابیقاتی خود بی‌وزوا-زی است) قدرت سیاسی را بدست گرفته‌وهم اکنون در رأس جنبش (چه بخواهیم و چه نخواهیم) مبارزه شدیدی را بر علیه امپریالیسم آمریکا و سرنیزه آن رژیم بعث عراق رهبری میکنند.

در اینجا هدف ما بررسی نظریات سازمان‌هایی است که ضمن شرکت در جنگ و "تئوریهایی" درباره "صف مستقل طبقه کارگر" بصورت طرد رهبری هیأت‌ها کما در جنگ و عدم همکاری با وی جهت سرکوبی دشمن مشترک دارند میدهند که نادرست است.

در مقابل با دشمن مشترک و "حفظ صف مستقل" از جانب هر سازمان یا گروهی عنوان شود، در کنار دیگر احزاب سازمان‌ها و گروه‌هایی که هر یک معرف یک طبقه یا قشری از جامعه میباشند، امری کاملاً طبیعی است. ولی در رابطه با صف مستقل "دو نظر موجود است. نخست نظریات آقایان "چپ": آنها بدستی مشاهده میکنند که هیأت‌ها کما کلیه قدرت دفاعی خود را بصورت ارتش سپاه پاسداران سازمان بسیج مستضعفین و ... در

جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها بکار گرفته و در سر تا سر مرز حضور ندارند. هیأت‌ها کم‌کم علی‌رغم ضعف سازماندهی نیروهای دفاعی کشور هم‌یکو شد کلیه نیروهای موجود در ارگان‌های دفاعی "خود" بسیج و متشکل کند و حتی با جمع‌آوری کمک‌ها توسط سازمان‌ها و احزاب کشور به‌ویژه اگر مترقی و انقلابی باشند، با شدت تمام جلوگیری نموده و همواره جمع‌آوری کمک و ارسال نفرات را به جبهه‌ها فقط از طریق ارگان "خود" (که همان ارگان دولتی هستند) تشویق و ترغیب مینماید. کار به جایی رسیده که ناوطلبانی که به‌چپ بودن شناخته شده‌اند نمی‌توانند علی‌رغم میل خود، در ارگان‌های دفاعی موجود (بغیر از ارتش) ثبت‌نام کرده و به جبهه بروند زیرا که باید از جانب مسجدمحل خود معرفی شوند. در چنین حالتی که دفاع از میهن نیز "نصاری" شده است، قایان "چپ" به بهانه حفظ "صفت مستقل" اظهار میدارند که پ: "پرولتاریا" (یعنی خودشان ۱۱) باید، استقلاله با سازمان‌های نظامی خاص خود در جبهه‌ها حضور یابد و به‌زیر شرکت در ارگان‌های دفاعی موجود (بسیج و یا ارتش بیست میلیونی) معنایی جز دنباله روی از بورژوازی ندارد. (نقل بمعنی)

چنین شیوه برداشتی از "صفت مستقل" ما آنهم در شرایطی که نیروهای مترقی و انقلابی در مجموع خود ضعیفند به آنجا میکشد که عملاً نتوان کاری انجام داد. زیرا حتی بفرض اینکه آئین و یا آن گروه ما افراد "خود" را با بازوبند مشخص کننده آن گروه (و یا بدون بازوبند) استقلاله به جبهه بفرستد و صرف نظر از مسائلی که در رابطه با هماهنگی نیروهای مستقر در جبهه‌ها مطرح میشوند چه تضمینی وجود دارد که توسط نیروهای "خود" دستگیر نشده و با درجا اعدام نشوند! داشتن "صفت مستقل" به‌شیوه‌ای

که در فوق آمده، تنها در مناطقی که کاملاً تحت اختیار نیروهای انقلابی
 باشد امکان پذیر است. این شیوه، در مناطق تحت نفوذ حزب کمونیست
 چین، در زمان حمله ارتش ژاپن به منچوری، به مرحله اجرا درآمده
 است. بنا بر این، هنگامی که از "صفت مستقل"، داشتن ارتش مختص "خود"
 استنباط می شود، باید شرایط زمانی و مکانی، قدرت بسیج سازمان
 سیاسی طبقه کارگر، و نیز تناسب نیروها را همواره در مدنظر داشت و از الگو
 برداری، بپرهیز نمود

در شرایطی که دولت حتی از جمع آوری و ارسال مستقلانه کمک (از
 جانب نیروهای مترقی) به جیبه‌های جنگ یا به پناهندگان جنگی بسط
 گیری می‌کند، "صفت مستقل طبقه کارگر" چه معنی و مفهوم می‌تواند داشته
 باشد؟ آیا "صفت مستقل" مفایرتی یا شرکت در نهادهای دفاعی کشور دارد
 ؟ و آیا شرکت در نهادهایی نظیر بسیج و ارتش ۲۰ میلیونی، دنباله‌روی از
 بورژوازیست؟

همچنانکه در فوق آمده، "صفت مستقل طبقه کارگر" مانند هر پدیده‌ای،
 ایستا نیست و کیفیت عمل آن، بنا به مراحل انقلاب و ضعف قدرت نیروهای
 انقلابی در مکان‌ها و کشورهای مختلف، متفاوت است. در یک زمان، "صفت
 مستقل طبقه کارگر"، قانراست چند صد نفر را حول پرچم سازمان سیاسی
 طبقه کارگر بسیج‌کننده، در زمانی دیگر، این مقدار به هزاره، هزاران و یا
 میلیونها نفر بالغ می‌شود. هرچه قدرت بسیج توده‌ها و سازماندهی آنها
 توسط پیشاهنگ طبقه کارگر بیشتر باشد، امکان مانور سازمان سیاسی -
 طبقه کارگر نیز به همان نسبت و واحد تشکیل ارتش مستقل پرولتاریایی
 افزایش می‌یابد بنا بر این، نگرش به "صفت مستقل" باید دیا لکتیکی

باشد و دانست که چگونه از قدرت و امکانات پرولتاریا و در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف استفاده نمود. فوراً اضافه می‌کنیم که تشکیل ارتش پرولتاریا و مبدا تشکیل "صف مستقل" نیست، بلکه مرحله‌ای از رشد کمی "صف مستقل طبقه کارگر" است. اصولی که "صف مستقل طبقه کارگر" از آن تبعیت می‌کند عبارت از این است که پرولتاریا در تحت کلیه شرایط و باید سازمان سیاسی مستقل خود را حفظ نماید و به هیچ عنوان، حق ندارد سازمان سیاسی خود را در این یا آن سازمان و یا جبهه، منحل نماید. متعاقب آن، پرولتاریا باید از سیاست مبتنی بر اهداف استراتژیک و منافع خود بی‌روی کند،

و با بردن این سیاست به درون وسیع‌ترین توده زحمتکشان، بتدریج آن‌ها را از زیر پرچم‌های غیر پرولتری دور ساخته و حول پرچم خود جمع و بسیج نماید.

همچنانکه آمده در این یا آن مرحله از انقلاب، سازمان سیاسی طبقه کارگر، در کنار دیگر سازمان‌های موجود در یک کشور، با دشمن یا دشمنان مشترکی مقابله می‌کند. در چنین حالتی، اتخاذ سیاست مشترک که با وحدت در عمل سازمان‌ها توأم است ناگزیر می‌باشد. این وحدت در عالی‌ترین شکل خود، می‌تواند با ایجاد جبهه واحدی، با رهبری مشترک عملیات بر علیه خصم مشترک پیاپی انجامد. وحدت این جبهه، در بهترین حالت خود، تا زمان نابودی دشمن مشترک، ادامه می‌یابد. بعنوان نمونه، می‌توان از وحدت در عمل کلیه نیروهای سیاسی ایران، در زمان انقلاب بهمن ماه، بر علیه رژیم معدوم پهلوی یاد کرد. این وحدت که در ماه‌های اول پیروزی انقلاب، بخاطر مبارزه در راه دموکراسی، از بین رفته بود هم‌اکنون،

مجدداً ، بین سازمان‌های سیاسی موافق جنگ عادلانه فعلی ، درکنار هیات حاکمه برعلیه امپریالیسم آمریکا و سرنیزه آن رژیم بعث عراق ، برقرار شده است بدون آنکه به تشکیل جبهه واحدی با رهبری مشترک عملی-یات برعلیه خصم مشترک بیا نجامد. شرکت پرولتاریا در این گونه صفوف ، نه بمنظور تقویت صف بورژوازی و یا تثبیت موقعیت وی ، بلکه به منظور تقویت دموکراسی و تحکیم صفوف پرولتاریا و نیز بمنظور جلوگیری از انفراد حزب پرولتاریا و در نتیجه تحکیم موقعیت حزب در مقابل بورژوازی در مبارزات بعدی که ما بین این دو طبقه در خواهد گرفت ، می باشد.

نمونه‌های زیادی از وحدت عمل کمونیست‌ها با نیروهای غیر پرولتری ، همراه با تشکیل جبهه متحد در کشورهای مختلف جهان ، موجود است . در اینجا میتوان از نمونه " جبهه توده‌ای " فرانسه در سال ۱۹۳۶ ، بین احزاب کمونیست و سوسیالیست و یا " جبهه ملی " در چین ، بین حزب کمونیست چین و کومین تانگ (به رهبری جیانگ کاچنگ) نمایندگی دیکتاتورهای نظامی ، با نکلان بزرگ و بورژوازی وابسته به امپریالیسم) نام برد . در دوران " جبهه ملی " ، حزب کمونیست چین ، اسم ارتش سرخ را عوض کرده و آنرا تابع شورای نظامی دولت کومین تانگ نمود . (تاریخ سه آنترناسیونال) . آیا میتوان گفت که حزب کمونیست چین و یا حزب کمونیست فرانسه ، استقلال و یا " صف مستقل " خود را از دست داده و به دنبال رهروی جیانگ کاچنگ و یا سوسیالیست‌ها ، تبدیل شدند؟ پاسخ ، البته منفی است .

" صف مستقل طبقه کارگر " در رابطه با حزب کمونیست چین ، بایسن معنی بود که حزب کمونیست ، با حفظ تشکیلات سیاسی خود ، از تاکتیک‌ها و سیاست‌های مشترکی با ناروسته جیانگ کاچنگ در " جبهه متحد ملی " منطبق

برمنافع پرولتاریای چین، تبعیت می کرد و از نظر تشکیلاتی، خود را در
لرون "جبهه متحد ملی" حل نمود. پس از پایان یافتن جنگ جبهه
متحد متلاشی شد و حزب کمونیست چین که توانسته بود توده های وسیعی
از زحمتکشان شهروروستا های چین را بدور پرچم خویش بسیج سازد، با تکیه
به تشکیلات مستقل خود سیاست حزب را مبنی بر آزاد ساختن کشور پهناور چین
، به مرحله اجرا درآورد.

حال اگر حزب کمونیست چین همان های خود را در لرون جبهه حل
می نمود و از تعقیب سیاست های خود خودداری می کرده، نمیتوانست از
تجمع مردم ستم دیده به دور پرچم پرولتاریا و در نتیجه "صف مستقل طبقه
کارگر" چین، سخنی بر میان باشد، زیرا که "دنباله روی" عبارتست از
انصراف از اهداف تاریخی - طبقاتی پرولتاریا و در نتیجه تبعیت اید -
ثولوزیک سیاسی و تشکیلاتی از بورژوازی.

خلاصه کنیم:

برخورد به مسئله "صف مستقل" باید از جنبه نظر کیفی صورت گیرد و
نه کمی، به این صورت که پرولتاریا، باید همواره ماهیت طبقاتی - تا -
ریخی خود را با اتکا به ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات خود، حفظ نماید.
در این صورت، برای پیشبرد سیاست های خود، اگر در لحظه ای این سیاست
ها با سیاست طبقات غیر پرولتری بوجود آورد و یا در این یا آن ارگان غیر
پرولتری شرکت نماید (با اینکه هر دو کار را با هم انجام نهد).
در این جا نیز پرولتاریا موظف است که سازمان های مخفی خود را در
لرون ارگان های فوق بوجود آورد و تقویت کند آنها را گسترش دهد،

فعال باشد و از امکانات موجود بنحوا حسن نرجهت بيشبرد سياست‌هاي
خود بمنظور بسيج هرچه بيشتر حول پرچم خود استفاده نمايد و تزلزل و
عدول از سياست‌هاي مورد قبول متحدين (مشروط و متمزلزل و موقتي)
خود را ، با برنظرگرفتن شرايط زماني و مكاني ، فاش و برملا سازد .

بد يهي است كه پرولتاريا مانجايي كه مي تواند ، بايد مردم ستم-
ديده را مستقلانه ، حول پرچم خود بر عليه دشمن بيگانه ، بسيج نمايد .

**مرگ بر امپرياليسم جنائتكار آمريكا
و ايادي داخلي آن !**

خطر دیگری برای آزادی و استقلال خلقهای خاورمیانه

- * حمله عراق بر علیه ایران، بطور مستقیم به امپریالیسم آمریکا و شوروی خدمت می کند.
- * ادعای تغییرات مرزی، درخواست امتیازات ارضی و سیاسی و غیره، بهانه هایی هستند برای توجیه دخالت نظامی که آب به آسیاب امپریالیسم می ریزد.
- * شوروی ها، به دیگران اسلحه نمی دهند که بکار رقابای آمریکایی شان بیاید.

روزنامه نئوزی ۱۰ بپولیت (صدای خلق) ارگان مرکزی حزب پرافتخار کار آلبانی، در مقاله ای تحت عنوان "خطر دیگری برای آزادی و استقلال خلق های خاورمیانه" به تحلیل تجاوز نظامی رژیم فاشیستی بعث عراق، بر علیه ایران، پرداخته و نقش شوم امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی را در این جنگ، بر ملا ساخته است.

مقاله، به حمایت از انقلاب ایران و جنگ عادلانه و میهنی خلق های ایران بر علیه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی و تجاوز نظامی رژیم بعث عراق، برخاسته و از طبقه کارگر قهرمان اروپا، باسنت ها مبارزات ضد استعماری، خواسته است که برای جلوگیری از گسترش جنگ، که می تواند خلرات سنگینی برای بهر تاسر جهان ببار آورده، نباید دست رو دست بگذارند و باید به دفاع از آزادی و استقلال آن برخیزند. لرزیر، بخش مهمی از مقاله، آورده می شود:

به همراه این فعالیت های تجاوزگرانه، هیاهوی تبلیغات ضد ایرانی

برسرباصطلاح گروگانها و سفارت آمریکا در تهران براه افتاده. فرماندهان
آمریکایی که نمی توانند شکست خود را بپذیرند، واز دست اینک ایران
می تواند آزاد و مستقل زندگی کند، وحاکم بر کشور و سرنوشت خود باشد، عاجز
هستند به توائه نشسته اند تا مگر سرگردگی خود را با ردیگر، برای این کشور،
بگسترانند. هنگامی که توائه ای به شکست می انجامد، توائه ای دیگر
سازمان می دهند.

روزنامه زری ۱۰. پوپولیت، در نامه می نویسد:

سوسیال امپریالیست های شوروی نیز در قبال انقلاب ایران، نا رای
برخورد دشمنانه میباشند. آنها می خواهند از اوضاع بوجود آمده، سود
گیرند و از راه های گوناگون، نفوذ خود را در ایران بگسترانند و جای
آمریکائیها را بگیرند. تجا و سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستا^ن
و تمرکز نیروهای ارتش شوروی در نوار مرزی ایران، بخشی از این استراتژی
بشمار می آید. با این ادا که ایران کشوری است همسایه و اینکه آنها
نمی توانند در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی بوجود آمدن اوضاع نا آرامی
را تحمل کنند، بهانه های می تراشند و در انتظار اولین فرصت برای گسیل
تانک های خوبه تهران می باشند، همانگونه که آنها را به کابل فرستاده^{ند}
ولی خلق ایران عزیز بار نمی رود. خلق های جهان، دوستان و دشمنان
انقلاب پرولتاریایی، شاهان بوده اند که ارتش و خلق ایران می توانند
به هر تجا و زما زهر کجا که باشد، پاسخ گویند.

روزنامه زری ۱۰. پوپولیت در نامه می نویسد:

حمله عراق بر علیه ایران به طور مستقیم به امپریالیسم آمریکا و شوروی
خدمت می کند و کمکی است به بیانه شدن اهداف سرکرده جویانه و گسترش گرایش

آن‌ها - دلایلی که برای هست زدن به جنگ عنوان می‌شود - بی پایه بوده و از همان قماش دلایلی است که امپریالیست‌های آمریکا بی‌سپس‌چینی برای تجاوز به ویتنام، از آن‌ها استفاده کرده‌اند و اتحاد شوروی - سوسیال - امپریالیستی نیز برای اشغال افغانستان، آن‌ها را دستاویز قرار داد.

اینکه تاریخ مسائل حل نشده‌ای را برای دو کشور همسایه عراق و ایران بجا گذاشته باشد، می‌تواند تا حدودی حقیقت داشته باشد. ولی اگر ابرقدرت - ها دخالت نکنند، این‌گونه مسائل، از آن‌ها بی‌نیستند که ضرورتاً به برگیری‌های نظامی تبدیل شوند. ادعای تغییرات مرزی، درخواست امتیازات ارضی و سیاسی و غیره، بهانه‌هایی هستند برای توجیه دخالت نظامی که آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزد و در پی سرنگون ساختن حکومت کنونی در ایران است. حکومتی که در طی مبارزات خلق این کشور بر علیه امپریالیسم آمریکا ورزیم منفور پهلوی، هبر سرکار آمده است. ایالات متحده آمریکا همی خواهد، رویناد‌های ۲۸ مردان را در ایران، تکرار کند و همان‌گونه که در گذشته با سازمان‌های افسران ضد انقلابی، بوسیلهٔ سیا، مصدق را سرنگون ساخت و شاه فراری را بر سر قدرت نشاند، سرگردگی خود را، با ردیگر، برقرار سازد.

امپریالیست‌های آمریکا بی‌حساب می‌کنند که شکست نظامی ایران، می‌تواند به بازماندگان قشر نظامی سلطنت‌اللب دلگرمی بخشد. تا انقلاب را در هم کوبیده و رضا پهلوی را که در مصر به انتظار تاج پدرومدهٔ خود نشسته است، هبر سرکار آورد. از این جنگ چیزی عاید عراق، ایران و دیگر کشورهای منطقه خاور میانه نخواهد شد. برعکس به نوشته روزنامهٔ هخسا - راتی که این کشورها تحمل می‌کنند، بسیار سنگین بوده و پیامدهای آن

تواند بسیار روخیم باشند. این جنگ در واقع تضاد های کهنه را دامن زده و جدال های تازه ای میان خلق های عرب بوجود آورده است. اعراب به جای تقویت وحدت خود در برابر دشمنان امپریالیستی مشترک، بر علیه یکی از دو طرف دیگر را گرفته اند. اسرائیل نیز با تم خود گردو می شکنند و خوشحالی خود را با اینکه دشمنانش هم دیگر را کشتار می کنند و مسئله فلسطین و آزادی سرزمین های اشغال شده به درجه دوم و حتی سوم اهمیت افت کرده است، پنهان نمی دارد.

پیروزی انقلاب ایران و سرنگون شدن شاه، زندان امپریالیسم آمریکا و پشتیبان اسرائیلها و ضاع مساعدی را، برای تقویت جبهه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی در این منطقه، بوجود آورده بود و کمک معنوی و مادی — مستقیمی بود به آرمان آزادی خلق های عرب. شکاف در این جبهه، به نامنه قلدری و تجاوزگری اسرائیل و اربابان آمریکایی اش، خواهد افزود. وحدت خلق های عرب، که پیش از این هم با قرار نامهای کمب دیوید خورده بوده، حال در زیر پتک های غیرنگها و توطئه های ابر قدرت ها و سرسردگا — نشان درهم شکسته می شود.

جنگ ایران و عراق، به نوشته روزنامه زری ۱۰. پوبولیت، به منافع فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، ژاپن و کشورهای بی که بخش بزرگی از نفت مورد نیاز خود را از خاور میانه وارد می کنند نیز ضربه می زند. قطع هر چند گذرای صدور نفت، اقتصاد این کشورها را که درگیر بحران نیرویی نیز می باشند، به وضع دشواری گرفتار می سازد. اگر هم ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی به اهداف خود در رابطه با عراق و ایران دست یابند چیزی

عاید هم پیمانان نشان نمی‌شود. از سوی دیگر، گسترش سرگردگی و سیادت امپریالیسم آمریکا یا شوروی در این منطقه، نه تنها ضربه‌ای به منافع خلق‌های عرب بلکه به شرایط زندگی و کارپرولتاریا و اروپا، تا ثیر مستقیم خواهد گذاشت. بورژوازی بزرگ اروپایی به بحران نیرویی را بسرد و ش زحمتکشان و پرولتاریا، خواهد افکند. در این شرایط، توده‌های زحمتکش و درکشورهای اروپایی نمی‌توانند برابر بنیرنگ‌ها و توطئه‌های ابرقدرت‌های امپریالیستی، درخا ورمیانه، بی‌تفاوت بمانند. کارتر هم پیمانان اروپایی خود را به گسیل واحدهای مشترک نظامی، برای پاسداری از راه‌ها حمل نفت، فراخوانده است.

این فراخوان، دستاویزی است، برای توجیه دخالت نظامی مستقیم، در این منطقه و دفاع مسلحانه از منافع انحصارات چند ملیتی. ناوگان دریایی آمریکا هم اکنون، در آب‌های خلیج فارس بصرمی‌پرد. اگر هم پیمانان غربی ایالات متحده آمریکا به دخالت نظامی آمریکا در ایران تن در دهند، که می‌تواند به جنگی با ابعاد گسترده بدل شود و برای سراسر جهان، خطرات سنگینی ببار آورد، در این میان، مسئولیت سنگینی بر دوشان خواهد افتاد. در این صورت کارگران اروپایی که دارای سنت‌های انقلابی و ضد استعماری درخشانی می‌باشند، در برابر این جنایت امپریالیستی که در حال آماده شدن است، نباید دست روی دست بگذارند. آن‌ها باید به دفاع از ایران و آزادی و استقلال آن و هر خلق دیگری که در خار تجا و زامپریالیستی باشد، برخیزند.

خار گسترش جنگ ایران و عراق و همه گیر شدن آن، وجود دارد. ابرقدرت‌ها

برای تضعیف کشورها و خلق همدست به برافروختن جنگ‌های محلی می‌زنند، تا بتوانند آزادانه دخالت کرده و سرکردگی خود را برقرار سازند. آن‌ها هم اکنون به رقابت‌ها و شماری از کشورهای خاورمیانه دامن می‌زنند تا خلق‌های این منطقه را وارد جنگ بر علیه یکدیگر سازند. ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی همواره در کمینند تا به یکدیگر اجازه ندهند یکی پیشی گرفته و بر دیگری در این منقاعه برتری یابد. اگر امپریالیست‌های آمریکایی، نیروهای تازه نفس به خلیج می‌فرستند و لرح‌هایی می‌ریزند که در ایران دخالت کنند، سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز بدون شک دست روی دست نمی‌گذارند.

چنان‌که وزیر عراق، عزیز اریق، امروز نخست درگیری نظامی به مسکو رفت و با یونوما ریف به گفتگو نشست؟ اگر چه حمله به ایران بسودامبریا - لیسم آمریکا می‌باشد، ولی جنگ افزارهای ارتش عراق، از شوروی است و عراق نیاز به مهمات و لوازم یدگی دارد و جانشین ساختن جنگ افزارهای آمریکا نمی‌تواند در چند روز صورت گیرد. برای این کار زمان لازم است در حالی که جنگ‌گشتابان جریان دارد. شوروی‌ها به دیگران اسلحه نمی‌بهند که به کار رقبای آمریکایی شان بیاید. آن‌ها بیشتر خواهان آنند تا عراق و ایران تضعیف شوند و یکدیگر را از میان بردارند. تا سوسیال امپریالیست‌های شوروی بتوانند به آسانی دست به دخالت بزنند. اگر ارتش عراق بی‌شروع کند و ایران را به پایگاه آمریکائیان تبدیل سازد، این امکان هست که اتحاد شوروی نیز وارد ایران شود. اتحاد شوروی نیز، دارای نخیره نیروهای عرب ارفدار شوروی و احزاب شبه مارکسیستی در این کشور هست، که اگر لازم باشد

به عراق حمله خواهند کرد و اتحاد شوروی خواهد توانست با آمریکایی ها،
مناطق نفوذ خاورمیانه را تقسیم کند.

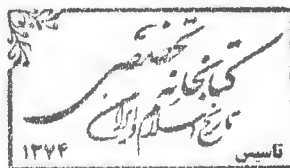
سوسیال امیرالیست های شوروی با ورود به افغانستان، باز هم
بیشتر به حوضه های نفتی این منطقه نزدیک شده اند و باین نحو می خواهند
از این اوضاع استفاده کرده و به پیشروی خود در این حوضه ادامه دهند.
روزنامه زری ۱۰ پوپولیت دریایان نتیجه میگیرد:

بیگیری جنگ ایران و عراق، زهر جنبه ای که در نظر گرفته شده به
زیان خلق های برادر عراق و ایران و دیگر کشورهای منطقه است. از این رو
دستجات عراقی، باید به داخل مرزهای عراق، برگردند. ادامه جنگ، خطر
دخالت ابر قدرت ها را افزایش می دهد. امری که برای آزادی، استقلال و
حاکمیت آن ها، پیامدهای سنگینی در بر خواهد داشت.

اختلافات و کشمکش میان دو کشور، تنها می تواند با روحیه حسن نیت و حسن
همجواری محل گردند، و این حال بدون هیچگونه دخالتی از سوی قدرت های
امیرالیستی. این امر کاملاً عملی است، زیرا نباید فراموش نمود که
امیرالیسم آمریکا، و سوسیال امیرالیسم شوروی، بورژوازی انحصاری جهانی
و سرسپردگان، دشمنان عمده و مشترک خلق عراق و ایران به شمار می آیند.

توضیحات :

✽ نارسپوسد راسا طیر یونان ، جوان خوش سیمای سپسفی سپوس رب النوع رود خانه —
بود که روزی چهره خود را آبدید و سخت شیفته آن شد . در روانشناسی به
اشخاص خود شیفته اطلاق میگردد .



برخی از انتشارات حزب

- شماره ۷۲ - پیرامون تشکیل حزب
شماره ۷۳ - امیرالیسم و انقلاب (رفیق انورخوجه)
شماره ۷۴ - تربیت کادرها و کمونیستها و حزب کمونیست (رفیق احمد قاسمی)
شماره ۷۵ - حزب توده لاشه متعفن (ماهیت پوسیده رویزیونیستهای حزب توده را بشناسیم)
شماره ۷۶ - حزب توده لاشه متعفن (۲)
شماره ۷۷ - کاستریسم شرمگین
شماره ۷۸ - طرز تفکر گروهی چیست
شماره ۷۹ - درباره تحریم
شماره ۸۰ - اتحاد چین و آمریکا
شماره ۸۱ - پیرامون اشغال سفارت آمریکا
شماره ۸۲ - درباره حزب پرولتری
شماره ۸۳ - بررسی سیاستهای حزب توده از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۱۳۵۸
شماره ۸۴ - اختلاف بزرگ
شماره ۸۵ - انقلاب مسئله ای که مطرح شده و باید حل شود
شماره ۸۶ - در سراسیمب انشعاب
شماره ۸۷ - درباره سازمان توده ای
شماره ۸۸ - انقلاب فرهنگی یا سرکوب آزادی و خرد؟
شماره ۸۹ - امکانات ساختمان سوسیالیسم بدون گذار از سرمایه داری توسعه یافته
شماره ۹۰ - مروری بر گذشته توفان
شماره ۹۱ - تحلیلی از هیات حاکمه
شماره ۹۲ - دموکراسی پرولتاریا تنها دموکراسی واقعی
شماره ۹۳ - به حزب و دومقاله دیگر
شماره ۹۴ - درباره استراتژی و تاکتیک
شماره ۹۵ - برخی از جنبه های مسئله زنان در آلبانی
شماره ۹۶ - شمه ای پیرامون رابطه بین وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی حزب طبقه کارگر
شماره ۹۷ - ارزیابی مختصری از اوضاع کنونی
شماره ۹۸ - انقلاب دموکراتیک توده ای چیست و طبقات انقلابی کدامند؟
شماره ۹۹ - زندگی حزب (کتاب اول)
شماره ۱۰۰ - حکومت کارگران و دهقانان و پرولتاریا و حزب پرولتاریا
شماره ۱۰۱ - مسئله ملی
شماره ۱۰۲ - بورژوازی ملی
شماره ۱۰۳ - مائوتسیم و حزب توده
شماره ۱۰۴ - وقایع غم انگیز شیلی
شماره ۱۰۵ - درباره جنگ ایران و عراق و دستاوردهای جنبش بین المللی کمونیستی (کتاب اول)